

سینمای آزاد

شماره:

مهر و آبان ۱۳۷۵

سال اول، شماره چهارم

حرف‌ها و خبرها *بندوبست سینماتک کلن و جمهوری اسلامی* *بازهم حیل‌های رژیم و سینمای امروز ایران (بصیرنصیبی)* *مشاطه‌گران یک رژیم تروریست (اطلاعیه مراکز سینمایی - فرهنگی و...)* *گفت‌وگو با مهناز تمیزی (فرهاد مجدآبادی)* *با یاد فریدون رهنما (یدالله رویایی، ایرج زهری، نصیب نصیبی)* *بازهم درباره مقوله تبعید (مسعود مدنی)* *زیرذره بین* *نامه‌ها...*



در این شماره می خوانید

- ۳.....حرف ها و نظرها
- ۹.....بندوبست سینماتک کلن و جمهوری اسلامی
- ۱۲.....بازهم حيله های رژیم و سینمای امروز ایران (بصیرنصیبی)
- ۱۶.....مشاطه گران یک رژیم تروریست (اطلاعیه)
- ۲۰.....گفت وگو با مهناتمیزی (فرهاد مجدآبادی)
- ۳۰.....با یاد فریدون رهنما (رویایی، زهری، نصیبی)
- ۴۸.....فقط اگر: بازهم درباره مقوله تبعید (مسعودمدنی)
- ۵۱.....زیرذره بین
- ۵۴.....نامه ها
- ۵۹.....توضیح

توضیح و پوزش :

به دلیل ضرورت انعکاس فعالیت های اخیر تبلیغاتی رژیم در زمینه سینما، امکان چاپ برخی از مطالب در این شماره فراهم نیامد. از همکاران گرامی، خانم عفت داداش پور، آقایان عباس سماکار، بهمن سقائی و رامین یزدانی از این بابت پوزش می خواهیم. چاپ این مطالب به شماره های آینده موکول می شود.

حرف‌ها . . .

جشنواره ای دیگر برای
سینمای ایران در تبعید،
هایدلبرگ - آلمان

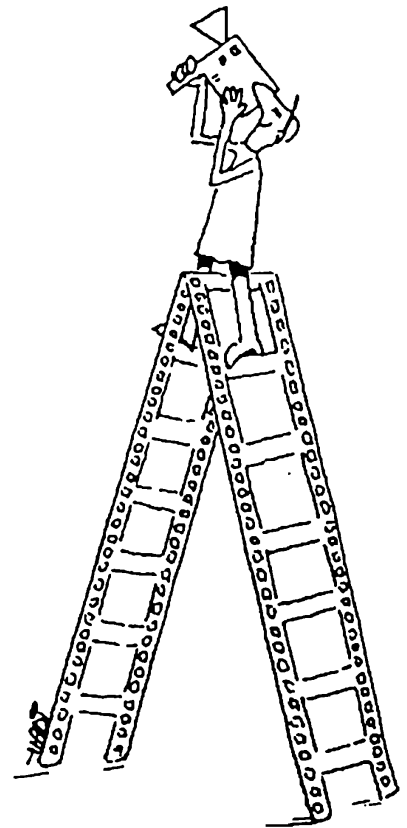
خبرها . . .

۲۲ و ۲۳ نوامبر ۱۹۹۶ جشنواره سینمای ایران در تبعید در شهر هایدلبرگ آلمان برگزار خواهد شد. برگزارکننده این جشنواره، مرکز فرهنگی ایرانیان هایدلبرگ است که فعالیت خوب و سازنده‌ای را جهت معرفی سینمای راستین ایران و دیگر فعالیت‌های فرهنگی آغاز کرده است. همچنین این مرکز با دایرکردن کتابخانه‌ای کوچک قدم مثبت دیگری در جهت تعالی اهدافش برداشته است.

این مرکز در برابر شگردها و رفتارهای رژیم جمهوری اسلامی از مواضع روشنی برخوردار است. اعضای این مرکز با قاطعیت پیشنهاد همکاری برای برگزاری هفته‌های فیلم جمهوری اسلامی را نپذیرفته‌اند. ما از فیلمسازان در تبعید انتظار داریم با حضور و ارسال فیلم برای این مرکز به پربارشدن جشنواره هایدلبرگ یاری رسانند.

علاقه‌مندان می‌توانند با این مرکز با تلفن و فاکس ۰۶۲۲۱-۹۷۸۹۲۷ تماس بگیرند. همچنین از طریق دفتر مرکزی سینمای آزاد نیز می‌توانند اطلاعات ضروری را به دست آورند.

نظرها . . .



برنامه تلویزیونی پیک پارس ،

کاسل - آلمان

«رادیوی همبستگی اف ام ۲۰۰۰ از سال ۱۹۹۲ میلادی از طرف جامعه ایرانی در کنار دیگر زبانها و فرهنگهای مختلف شروع به فعالیت نموده است. بیش از ۳۰ زبان مختلف از این فرستنده رادیویی برنامه پخش می نمایند و قدرت آن چهارمگا هرتز می باشد که قوی ترین فرستنده اف ام در ایالت نیومات ویلز - استرالیا است. برنامه های رادیوی همبستگی توسط گروه اجرایی تهیه و با نظر شنوندگان تنظیم می گردد. در ابتدای کار برای شناخت ایرانیان از این برنامه با مشکلات بسیار مواجه بوده ایم، اما اکنون پس از چهار سال فعالیت پی گیر رادیوی همبستگی با ارائه اخبار ایران و سایر نقاط جهان، مقالات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، پناهندگان - برنامه های متنوع کودکان، طنز و داستان - موسیقی های محلی، سنتی، کلاسیک (در این برنامه رادیویی از پخش موسیقی های مبتذل خودداری می گردد.) به یک برنامه رادیویی فراگیر تبدیل شده است.

مشکلات متعدد مالی و رقابت های ناسالم فردی در پیش رو قرار داشته است، اما گروه اجرایی رادیوی همبستگی در جهت رساندن آگاهی به جامعه ایرانی مقیم سیدنی و افشای هرچه بیشتر رژیم اسلامی حاکم بر ایران بدون وقفه به کار خود ادامه داده است.»

آنچه که خواندید، بخشی بود از گزارشی که رادیو همبستگی استرالیا به خواست ما برایمان ارسال داشته اند و

علیرضا هدائی، بازیگر سینما و تئاتر سال هاست مقیم کاسل آلمان است. هدائی از سال ۹۳ به مناسبت جشن سده ایرانی برنامه ای را به نام پیک پارس آغاز نموده و ادامه داده است. این برنامه ها هرشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر از کانال مخصوصی به نام **Offener Kanal** (که در برخی از استان های آلمان وجود دارد و به برنامه سازان غیر حرفه ای نیز امکان می دهد تا کارشان را عرضه کنند.) پخش کرده است. عنوان و محتوای این برنامه مربوط است به شناسایی شعرای دیروز و امروز، آداب و رسوم در شهرها و ایلات ایران و ارزش های تاریخی، مکان های ایرانی. اوقصد دارد در این زمینه صد برنامه تلویزیونی تدارک ببیند که تاکنون ۶۵ برنامه آن را عرضه کرده است. این برنامه ها با زیر نویس آلمانی همراهند. امید این که علیرضا هدائی رادر زمینه بازی در تئاتر و سینما نیز چون گذشته فعال ببینیم و همچنین موفق شود صد برنامه خود را در زمینه هایی که یادآوری کردیم ارائه دهد.

رادیو همبستگی سیدنی ، استرالیا

فیلمسازان ایرانی مقیم دورتموند است، فیلمبرداری این فیلم رابه عهده داشته است. داریوش خود براین عقیده است که همکاری سینماگران ایرانی برای غلبه به مشکلات فیلمسازی در تبعید، برای کمک به ساخت این فیلم تاثیر شایسته‌ای داشته است. با ذکر اسامی دیگر همکاران داریوش در انتظار تماشای این فیلم می‌مانیم.

بازیگران اصلی: پتر راین وارت، هایکه زیگمان

فیلمبردار: فرهاد فرهادی، دستیار، هایو شرمروز

صدابردار: اکساور شوایر، رضاتوکلی
دستیارکارگردان: پرویز صدیقی، فردی دگیر، منچیوگلو

تهیه کننده: FEN Film



جشنواره چندملیتی ویدئویی
کودکان اوتریخت - هلند

اولین دور جشنواره چندملیتی ویدئویی
کودکان در پائیز ۱۹۹۷ در کشور هلند،

اضافه نموده‌اند در زمینه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی نیز دو تشکیلات دیگر، با نام‌های کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و انجمن بشردوستان ایرانیان مقیم استرالیا با رادیو همبستگی همکاری دارند. در ارتباط با این‌گونه حرکت‌ها، نسیم خاکسار در ۱۱ شهریور ۷۵ برای حضور در مراسم بزرگداشت خاطره جانبازان راه آزادی میهمان رادیو همبستگی خواهد بود. برای آقای علی‌عزتی و دیگر دوستان و یاران‌شان موفقیت آرزو می‌کنیم.



اسم من ژوزف است، فیلم جدید
داریوش شیروانی آلمان-اوسگبورگ

دوست و همراه ما داریوش شیروانی کارگردان فیلم، مقیم بایرن - اوسگبورگ، فیلمبرداری جدیدترین کارش را به انجام رسانید و کار تدوین فیلم آغاز شد. زمان تقریبی این فیلم که به طریقه ۱۶ میلیمتری فیلمبرداری شده، ۲۰ دقیقه می‌باشد. داستان فیلم درباره زندگی ژوزف یک مرد ۵۰ ساله بی‌کار آلمانی است که از مشکلات جنسی، تنهایی و الکل رنج می‌برد. فرهاد فرهادی که از فیلمبرداران و

سدها شکسته شد و کار فیلمبرداری در هلند آغاز گردید.

آشنایی فیلمسازان ایرانی به هنگام برپائی جشنواره‌ها پیوند عمیق‌تری را بین آنان ایجاد کرده که نتایج امیدوارکننده‌ای خواهد داشت. گل سرخی از آفریقا نمونه‌ای از همیاری خانواده سینمای ایران در تبعید از چندکشور برای خلق یک اثر است. کسانی که فیلم زیبای ماهی قرمز کار قبلی امیررازی را دیده‌اند بی‌صبرانه در انتظار اثر جدیدش خواهند بود. همکار ما رامین یزدانی که خود از بازیگران این فیلم است گزارشی پیرامون گل سرخی از آفریقا تهیه و برای ما ارسال داشته که قسمت‌هایی از این گزارش را باهم می‌خوانیم.

نام پروژه‌ی جدید امیررازی گل سرخی از آفریقا است. خلاصه‌ی داستان که علاوه بر داشتن یک ساختمان محکم دراماتیکی، از چفت و بست‌ی شاعرانه و انتقادی برخوردار است، قصه کودکی است آفریقایی که پدر و مادر خود را در شورش‌ها و بحران‌های سیاسی داخلی از دست داده است اما خیال می‌کند آنها نیز در چمدانی اینک به همراه عمه و طفل شیرخواره‌اش به هلند گریخته‌اند و همانند شماری دیگر انسان‌های چینی، آفریقایی، لهستانی، آسیایی، بوسنیایی، سورینامی و... ساکنان و پناه‌جویان این کشتی روسی شده‌اند که در کنار بندر «رتردام» لنکر انداخته است. این کشتی را که هم‌چون جهان کوچکی است از ملیت‌ها و اقوام مختلف این کره‌خاکی،

شهر اوترخت برگزار خواهد شد. این جشنواره برای نمایش و ساخت فیلم کودکان و نوجوانان ۱۰ تا ۱۵ ساله به آنان یاری خواهد رسانید. برای آموزش کودکان از وجود سینماگران حرفه‌ای و باتجربه بهره‌گرفته خواهد شد. بنیاد سینمایی که بانی اصلی‌اش منوچهر آبروتن، فیلمساز و منتور ایرانی مقیم هلند است، برگزارکننده این برنامه خواهد بود. به‌خاطر اهمیتی که انجام این پروژه خواهد داشت، در شماره‌های آینده از طریق گفت‌وگو با منوچهر شما را بیشتر با این جشنواره و اهدافش آشنا خواهیم نمود.



گل سرخی از آفریقا
هلند - امستردام

درنخستین شماره مجله‌ی سینمای آزاد درباره‌ی کار جدید امیررازی خبری داشتیم. موانعی آغاز فیلمبرداری را به تاخیر انداخت. خوشحالیم که

بازی در این فیلم دعوت به عمل آورده است:

از آلمان «رامین یزدانی»، از بلژیک «فریدشرفی» و از هلند «محسن بهشتی» و «منوچهر آبرونتین» بازیگران دیگر این اثر هستند. زبان فیلم هلندی و انگلیسی است و تهیه‌کننده اصلی آن VARA تلویزیون هلند است.

«اخترقاسمی» عکاس ایرانی مقیم کلن-آلمان، علاوه بر عکس، ویدئویی مستند از پشت صحنه تهیه می‌کند. فیلمبرداران فیلم **Danny Elsen** و **Jan Rubens** از بلژیک، مدیر پروژه **Dirk Schreiner** و آرشیتکت فیلم **Anet Wilgenhof** می‌باشند.

این فیلم که تهیه‌ی آن تا پایان ماه آگوست در جریان است در پایان سال جاری (۱۹۹۶) آماده نمایش خواهد شد.

«کانون هنر» - آلمان - کلن

«کانون هنر-کلن» در سپتامبر و اکتبر امسال نیز همچون ماه‌های گذشته فعالیت‌های خود را در زمینه آموزش فیلم‌سازی دنبال خواهد کرد. در دوره‌های گذشته کانون هنرجویان ایرانی طی سمینارهای یک‌یادروزه با جنبه‌های مختلف تولید آشنا شدند. در این ماه کانون دو دوره:

دولت هلند در اختیار پناهجویان گذاشته است تا تکلیف نهایی آنها مشخص شود. روسیه کشتی را به آمریکا فروخته است. در این میانه یک محبت و دوستی زیبا و شیرین کودکانه مابین «رشید» پسرک آفریقایی و «سارا» دخترک هلندی» همچون خطی قرمز داستان فیلم را به پیش می‌برد.

مادر سارا که روزنامه‌نگاری است بیگانه با مسائل پناهندگان و غرق در زندگی مادی و مرفه خود، ناخواسته از کانال دختر تنه‌ایش درگیر مسالهی پناهندگان و دوستی و عشق کودکانه فرزندش با «رشید» می‌شود.

«رشید» و عمه‌اش «کوبی» را پلیس هلند نمی‌پذیرد و «رشید» به سرزمین امن دیگری؟! پس می‌فرستاده می‌شود. و این «سارا» ست که با رفتن «رشید» (بخوانید دپرتاسیون)، دوست مهربانی را از دست می‌دهد. آنچه باقی می‌ماند خاطره‌ای است و یک کشتی کاغذی که پایان داستان و سرانجام فیلم را تصویر می‌کند.

در فیلم «گل سرخی از آفریقا» علاوه بر صدها سیاهی لشکر در صحنه‌های مختلف، بازیگران خردسال، **Harve** و **Malombo** و **Thyrza Ravestezn** تعدادی بازیگران معروف سینما و تلویزیون هلند شرکت دارند. «امیرازی» که دستیاری شایسته چون «مصطفی شورش کلانتری» فیلمساز مقیم هلند را در کنار خود دارد، از بازیگران ایرانی مقیم اروپا نیز برای

حضور یافت و ضمن نمایش با مردم نیز گفت و شنود داشت. خبر این گشت اروپائی در نشریه سینمای آزاد منعکس نشد. به همین دلیل نیز آقای وثوقی از ما گلایه داشتند. همان گونه که در نامه‌ای برایشان نوشتیم ما خبرها را از منبع اصلی می‌گیریم و با مواضع خودمان تطبیق می‌دهیم و آن گاه نظرم‌ان را نیز به آن می‌افزائیم و در مجله می‌آوریم. اما از طرف برنامه‌ریز این گشت اروپائی، هیچ اطلاعی به تنها نشریه سینمایی خارج از ایران داده نشد و رونویسی از نشریات دیگر نیز با روال مجله ما ناهماهنگ است. در این جا به دیگر برنامه‌ریزان نیز توجه می‌دهیم که اگر نقل اخبارشان در مجله سینمای آزاد برایشان جاذبه‌ای دارد، می‌بایستی مستقیماً خبرهایشان را برای دفتر مجله سینمای آزاد بفرستند.

«شناخت و تحلیل فیلم» و دیگری «آشنای با فیلم سازی» زیر نظر مسعود مدنی برگزار می‌کند.

در زمینه نمایش فیلم، کانون همراه با گروه فرهنگی «رها آورد- آخن» در ۲۸ سپتامبر برنامه مشترک خواهد داشت.



گشت اروپایی بهروز وثوقی



بهروز وثوقی بازیگر محبوب سینمای ایران در ۲۲ و ۲۳ آوریل ۹۴ به دعوت سینمای آزاد در نخستین سمپوزیوم سینمای ایران در زاربروکن حضور یافت و با تماشاگران یک ساعت گفت و شنود خوب و سازنده داشت که در مطبوعات و رادیو و تلویزیون‌های برون مرزی انعکاس وسیعی داشت. امسال نیز بهروز وثوقی با فراهم آوردن نوار ویدئو از فیلم‌هایی که در ایران بازیگر آن بوده است، در اکثر شهرهای اروپائی

بندوبست سینماتک کلن و

جمهوری اسلامی روزنامه سلام (چاپ تهران)، ۲۰ تیر ۱۳۷۵

نیزه‌نمایش گذاشته است، با آقای «کلاوس ادر» مدیر فستیوال مذکور و رئیس انجمن بین‌المللی منتقدین سینما و آقای روست، مسئول امور سینمایی شهر مونیخ، دیدار و گفتگو کرد.

در ملاقاتهای مذکور طرفین موافقت کردند که بمنظور تجهیز بنیادفارابی به تکنولوژی جدید بین (ا.ار.ت) که تهیه‌کننده تجهیزات سینمایی است و بنیادفارابی همکاری به عمل آید.

بنابر گزارش مذکور در رابطه با برگزاری سمینار بین‌المللی منتقدین سینما در تهران برای سال ۱۳۷۶ مذاکرات مقدماتی انجام گرفت و قرار شد رئیس انجمن جهانی منتقدین سینما بزودی به تهران سفر کند و درباره جزئیات این پیشنهاد گفتگوی بیشتری انجام گیرد.

دکتر رجبی، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی که به دعوت سینماتک بن به آلمان سفر کرده، روز پنجشنبه گذشته با آقای «یوشل» مسئول سینمایی سازمان پژوهشها و توسعه بین‌المللی فرهنگی آلمان در شهر بن درمورد نحوه همکاریهای سینمایی ایران و آلمان گفتگو کرد.

یوشل ضمن آمادگی برای ایجاد نظام پرتحرکی از تبادل آثار سینمایی و

مسئولان سینمایی ایران و آلمان در شهرهای کلن و مونیخ باهم دیدار و گفتگو کردند.

در دیدار آقای دکتر رجبی، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی با آقای یانس مدیر سینماتک کلن و آقای برگهوف، تهیه‌کننده فیلم و همکار سینما تک کلن، طرف آلمانی برای سرمایه‌گذاری در سینمای ایران اعلام آمادگی کرد.

آقای برگهوف با برشمردن اهمیت هنری و جهانی سینمای کشورمان گفت: مادر سینمای ایران شاهد رشد زیبایی‌شناسی و تکنیک بی‌نظیری نسبت به دیگر کشورها هستیم و با توجه به شهرت بین‌المللی سینمای ایران و نیز پائین بودن هزینه تولید فیلم در ایران در مقایسه با آلمان خواهان ایجاد مراودات گسترده‌تری هستیم.

آقای یانس، رئیس سینماتک کلن نیز اظهار داشت: با توجه به استقبال خوب آلمانی‌ها و خارجی‌های مقیم آلمان از سینمای ایران، بزودی هفته‌های فیلم مرور آثار کارگردانان مطرح سینمای ایران را در کلن برگزار خواهیم کرد.

از سوی دیگر آقای رجبی، روز گذشته با حضور در فستیوال بین‌المللی غیررقابتی مونیخ که چند فیلم ایرانی را

داشته و انتظار می‌رود به دنبال فصل سینمای ایران در آلمان، بتوانیم گونه‌های متنوعی از همکاری را آغاز کنیم.

وی اظهار امیدواری کرد، سینمای آلمان که مورد علاقه هنرمندان ایرانی نیز هست، بیش از گذشته در ایران حضور یابد.

سازمان پژوهشها و توسعه بین‌المللی فرهنگی آلمان در زمینه پژوهشهای سینمایی نیز فعالیت گسترده‌ای دارد و قرار است در زمینه مبادله کتب و پژوهشهای علمی با جمهوری اسلامی ایران نیز همکاری کند.

تصویری در ابعاد آموزشی و هنری بین ایران و آلمان گفت: وضع فرهنگ در اروپا نیازمند بازنگری برای حفظ و تقویت ارزشهای فرهنگی اروپا در مقابل هنر صرفاً هالیوودی است و در این رهگذار ما برای تامین هدف خود به سینمای عاطفی و انسانی بیش از پیش احتیاج داریم.

دکتر رجبی در این دیدار ضمن اشاره به وضعیت سینمای ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و توجه کارگزاران و اقشار مختلف ایران در کامیابی هنرمندان سینمای ایران، اظهار داشت، سینمای ایران تاکنون نسبت به زمینه‌های موجود در آلمان حضور کمتری در این کشور

روزنامه اطلاعات جمهوری اسلامی و برنامه «سینمای متفاوت» ایران در آلمان

شناگر اصفهانی
رکورد جدید آرا

استقلال در تبریز با تراکتورسازی و ماشین‌سازی

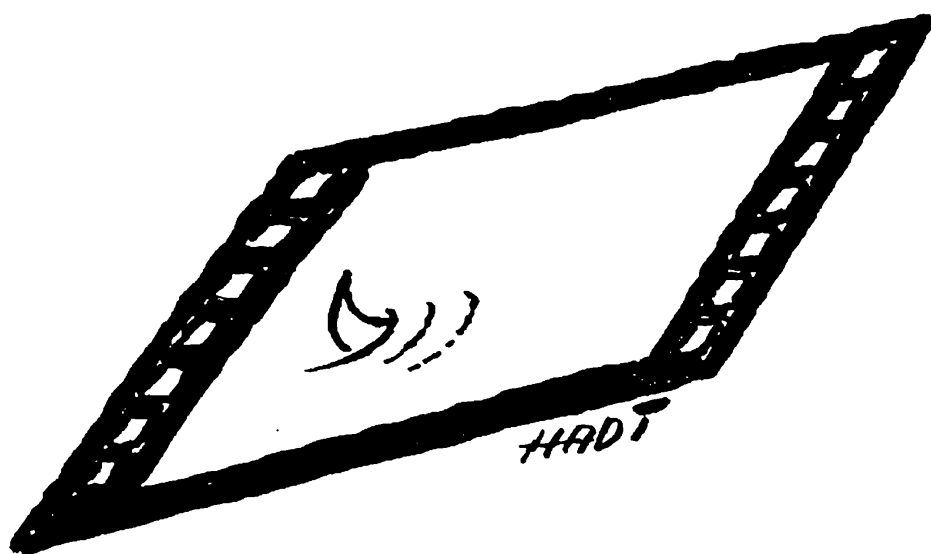
ETTELA'AT
بین‌المللی
اطلاعات

ویژه هموطنان خارج از کشور
چاپ اروپا - لندن
Only International Persian Daily Newspaper

حقوق
مدیریت
رکن و آژیه‌های
بیگانه

شماره ۱۹۹۶ - ۲۸ - ۱۴۱۷ - ۵۷۷

چهار فیلم مشهور ایرانی در جشنواره فیلم‌های ایرانی در «دوسلدورف» که از ۱۷ شهریورماه در آلمان برگزار شده به نمایش درمی‌آید.
ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف)، سارا (داریوش مهرجویی)، خمیره (ابراهیم فروزش) و نیاز (علیرضا داوودنژاد) برای نمایش در این جشنواره انتخاب شده‌اند. فیلم‌های مذکور تاکنون در چندین جشنواره هفته فیلم خارجی به نمایش درآمده‌اند.



گزارش سفر مدیر عامل بنیاد فارابی

تولید مشترک با آلمان ...

* دکتر محمد رجبی، مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی، روز هفدهم مرداد در یک نشست مطبوعاتی درباره سفر اخیرش به آلمان و مجارستان گفتگو کرد. وی با اشاره به نقش سفارتخانه‌های ایران در خارج، برای معرفی و گسترش سینمای ایران در قالب هفته‌های فیلم یادآور شد که اخیراً تعدادی از فیلم‌های ایرانی در شهرهای مختلف آلمان به نمایش درآمد و داریوش مهرجویی به عنوان نماینده سینمای ایران در آلمان حضور داشت و در چند نشست مطبوعاتی به تشریح ویژگی‌های سینمای امروز ایران پرداخت.

مدیر عامل بنیاد فارابی طی سفر خود به آلمان درین با آقای پوشن رئیس امور سینمایی بین‌المللی آلمان ملاقات کرد و مذاکراتی برای تولید مشترک فیلم‌های سینمایی، آموزشی، تلویزیونی و مستند صورت گرفت ...

.. مانس اشترویل، مسئول بخش کودکان جشنواره مونیخ، در دیدار با دکتر رجبی، فیلم‌های کودکان ایران را مورد ستایش قرارداد. باهماهنگی کنسولگری ایران در مونیخ. بنیاد فارابی دفتری در مونیخ تاسیس خواهد کرد ...

مجله فیلم، شماره ۱۹۲

... بازهم حيله‌هاى رژيم و سينماى امروز ايران

۱۵- ۹- ۱۹۹۵

آقاى يانس مدير محترم سينماتك كلن - آلمان

شايد شما بهتر از ما بدانيد كه رژيم جمهورى اسلامى چندين سال است با بهره‌جويى از سينما در پى كسب حيثيت و آبروست. اما با اعمال قانونى و يا بهتر بگويم بى‌قانونى‌اى قرون وسطائى براى كنترل فيلم و سينما. از اذيت و آزار مداوم خانواده سينماى ايران نيز غافل نمانده است و همچنين با ايجاد محدوديت براى معدود تهيه‌كنندگان مستقل در اين فكر است كه فيلمسازى را در همان چهارچوبى قرار دهد كه خود ميخواهد. (همان روشى كه گولز رئيس تبليغات هيتلر براى سينماى آلمان به كار مى‌گرفت و سرنوشت سينماى آلمان را به بن‌بست كشاند.) اما بى‌ترديد چند فيلم بى‌آزار كه به يمن وجود سانسوروازان وحشتناك تر خودسانسورى به بى‌خاصيتى كشانده شده است، نيز ساخته شود تا خوراك تبليغاتى رژيم براى حضور در كشورهاي ديگرفراهم آيد. در اين مورد به نامه‌اى از بهرام بيضائى به وزارت ارشاد اسلامى استناد مى‌كنيم كه نوشت... ماهمين بى‌قانونى راهم رعايت كرديم. به فيلم‌هاى روى پرده نگاه كنيد تا ببينيد بى‌خاصيت‌تراز فيلم «مسافران» آيا فيلم ديگرى مى‌توان ساخت؟ از ميان اين كارها البته امكان براى فيلمسازان زبان‌دراز محدود مى‌شود. به اين مورد هم بهرام بيضائى اشاره‌اى دارد. براى من كوچك‌ترين اهميتى ندارد كه فيلم را به دروغ آشكار آماده نبودن در هيچ جاى دنيا نشان نداده‌اند. ولى اهميت دارد كه وام‌دار بانك‌هاى شما نباشم. با تصويرى كه در ذهن ما شكل گرفته بود، كارها و برنامه‌هاى سينماتك‌ها را (هرچند از نظر مادي وابسته به دولت هستند) مستقل از سياست دولت‌ها ارزيايى مى‌كرديم. به گمان ما اين گونه موسسات همراه و مدافع فيلمسازانى هستند كه در كشورهاي تحت ستم و در شرايط سخت فيلم مى‌سازند، نه همدل و همنشين عاملين خفقان و استبداد! چرا كه شخصيت برجسته‌اى چون آقاى هانرى لانگلو را به ياد مى‌آوريم (مدير سينماتك پاریس كه مرگ وی ضایعه‌اى برای جهان سینما بود.) او سال‌ها سينماتك را مستقل نگاه داشت و ژان روش، گوستاو گاوراس و ديگر كارگردانان برجسته‌اى كه پس از وی گرداننده سينماتك پاریس بودند، گمان مى‌بريم كه همان راه و روش را اتخاذ کرده باشند. و گرنه چه تفاوتى است بين سينماتك‌ها و كومونالز كينوها (kommunales Kino) با سينماهاى عادى شهرها كه درست در اختيار كمپانى‌هاى فيلمسازى هستند؟ به گمان ما تمايل رژيم به همكارى با سينماتك‌ها در آلمان نيز دقيقا به اين خاطر است كه وابستگى اين گونه برنامه‌ها را به جمهورى اسلامى از ذهن ايرانيان خارج از كشور و آلماني‌هاى مرفقى دورنگاه دارد. و گرنه براى رژيمى كه ميليون‌ها مارك مایه مى‌گذارد تا يك مخالف خود را ترور كند، چندان مشكل نيست كه بهترين

سینماها را اجاره کرده و فیلم‌هایش را به نمایش بگذارد. این‌ها حتی برای موثر افتادن حيله‌هایشان عناد و کینه‌ای را که نسبت به بهرام بیضائی دارند موقتاً به دست فراموشی می‌سپارند «شاید وقت دیگر» ساخته وی را به برنامه‌هایشان می‌افزایند و به فریادهای بهرام بیضائی که نوشت: من هنوز از این که پذیرفتم خبرگان اشکال‌تراشی شما فیلم بدبخت «شاید وقت دیگر» را ویران کنند. شب‌ها نمی‌خوابم، توجهی نمی‌کنند.

آقای یانس اجازه می‌خواهم با بهره از روزنامه سلام که یکی از روزنامه‌های رسمی جمهوری اسلامی است و گزارش سفر محمد رجیبی به آلمان را نقل کرده است، با شما و همکاران دیگران مسائلی را بگوئیم. اگر حرف‌های شمارا به گونه‌ای دیگر تعبیر کرده‌اند، شایسته است که خودتان به آنان اعتراض کنید. به هر حال ما نظرم‌ان را با استناد به گزارش روزنامه مذکور مطرح می‌کنیم. چون به نظر می‌رسد که شما میزبان آقای رجیبی نیز بوده‌اید و به هر حال نقش فعال‌تری در این معامله داشتید ما جواب به دیگر همکارانتان را نیز در این نامه می‌گنجانیم.

آقای برگهوف تهیه‌کننده فیلم و همکار شما در سینماتک و طرف آلمانی برای سرمایه‌گذاری در سینمای ایران با برشمردن اهمیت هنری و جهانی سینمای جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند که ما در سینمای ایران شاهد رشد زیبایی‌شناسی و تکنیک بی‌نظیر! نسبت به سینمای دیگر کشورها هستیم. آقای برگهوف چگونه می‌توانند درباره سینمای ایران امروز این گونه قاطعانه اظهار نظر کنند. در حالیکه محتوی ۹۵٪ از آثار سینمای جمهوری اسلامی در خدمت مزایا و برکات جنگ، تقویت حس خشونت و عناد و کینه و تبلیغ برای سینمای اسلامی است. این‌گونه فیلم‌ها از حداقل ارزش سینمایی نیز تهی است و مردم محروم سرزمین ما مجبور به تحمل این نوارهای متحرک هستند. (البته این‌گونه آثار در جشنواره‌ها و هفته‌های فیلم خارج از کشور نمایش داده نمی‌شوند.) شاید بهتر باشد که نظر هوشنگ کاوسی را در این جا بیاوریم، که پنجاه سال سابقه نقد فیلم‌نویسی دارد و از نخستین کسانی است که از انستیتوی عالی سینماتوگرافی پاریس (ایدک) فارغ‌التحصیل شده است و قضاوت نهایی را به عهده خودتان واگذار نمائیم. هوشنگ کاوسی در مجله گزارش فیلم چاپ تهران می‌نویسد: وضع کنونی فیلمسازی در ایران با شیوه‌درهای بسته، آینده روشنی را برای سینمای ملی در زمینه‌ای گسترده‌نویید نمی‌دهد سینما را اگر دیکته کنند چه در فرم و چه در محتوا و اگر دریچه‌ای روبه سینماهای کشورهای دیگر باز نشود، سینمای ایران به تسلسل می‌افتد و در یک منحنی مسدود آن قدر پروبال می‌زند تا فیلم‌ها در موضوع همشکل گردند و سپس برای همیشه خاموش شوند. اگر امروزه نادر فیلم‌های خوبی ساخته می‌شود، نمی‌توانند معرف روشی باشد که آن را سینمای ایرانی دانست.

به گزارش روزنامه سلام شما از استقبال خوب آلمانی‌ها و خارجی‌ان مقیم آلمان از سینمای جمهوری اسلامی ایران به نیکی یاد کرده‌اید. می‌دانیم فیلم‌هایی که هم‌اکنون

با عنوان آلمانی (FilmLand Iran) در شهرهای آلمان نمایش می‌دهند به زبانی فارسی و زیرنویس انگلیسی است که چندان جاذبه‌ای برای آلمانی زبانان و خارجیان دیگر جز فارسی‌دانان نخواهند داشت و مشتریان این فیلم‌ها هم اکثراً ایرانیان هستند. اما شما در ملاقتان با محمد رجبی آنان را خارجیان مقیم آلمان می‌نامید! آیا وحشت دارید که شنیدن نام ایرانیان خارج از کشور باعث تکدر خاطر مدیرفارابی بشود و معامله جوش نخورد؟ اما سخنان آقای «کلاوس ادر» رئیس انجمن جهانی منتقدین از همه دردناکتر است. چراکه انجمن جهانی منتقدان بایستی نهادی باشد که ماهیتش با دیکتاتوری در تضاد باشد. ملاقات آقای «کلاوس ادر» و ستایش‌های ایشان از نماینده استبداد و خفقان چه معنایی تواند داشت؟ آیا اعضای محترم انجمن منتقدان از این بند دوست مطلع هستند و دم بر نمی‌آورند؟

شما می‌خواهید در سال ۱۳۷۶ سمینار جهانی منتقدین را در ایران برگزار نمایید. اما درحقیقت از کیسه مردم ایران که در فقر و محرومیت به سر می‌برند این گردهمایی جهانی‌تان را برپا می‌نمایید. منتقدین سینمای ایران امروزه از دیدن فیلم خارجی محروم هستند. آنها قادر نیستند که حتی یک فیلم سینمایی را در شرایط درست و کامل تماشا کنند. رابطه منتقدین ایرانی با دنیای امروز قطع شده است. معدود مجلات سینمایی که به ایران می‌رسد قبل از پخش سانسور می‌شود و در ایران بیش از چند فیلم خارجی در سال نمایش نمی‌دهند که این آثار را در زیر تیغ سانسور از ماهیت اصلی خود جدا کرده‌اند. منتقدین برای نقد فیلم‌های مبتذل ایدئولوژیک تحت فشار هستند. مجلات باید در کنار نقد فیلم‌های معمولی نظر مناسبی هم به فیلم‌های حزب‌اللهی داشته باشند وگرنه گروه‌های غیررسمی دولتی به اسم حزب‌الله بساط مجله را به هم می‌ریزند.

آقای رئیس محترم انجمن جهانی منتقدین بایستی نسبت به تصمیم خودشان بیندیشند. این کار ایشان یاری به منتقدین سینمای ایران نیست، بلکه ایشان همگام با دولت رودرروی منتقدین فیلم ایرانی می‌ایستند. درد منتقدین ایرانی با سمینارهای فرمایشی و بی‌خاصیت درمان نخواهد شد. محمد رجبی بعد از برگشت به ایران در یک کنفرانس مطبوعاتی حضور یافت. قسمتی از گزارش مجله فیلم چاپ تهران شماره ۱۹۲ را در این مورد برایتان می‌خوانیم: ... وی با اشاره به نقش سفارتخانه‌های ایران در خارج برای معرفی و گسترش سینمای ایران در قالب هفته‌های فیلم یاد آور شد که: اخیراً تعدادی از فیلم‌های ایرانی در شهرهای مختلف آلمان به نمایش درآمد... آیا می‌شود باور کرد که شما از نقش سفارتخانه‌ها در برگزاری هفته‌های فیلم بی‌خبر بودید؟ این را که فکر نمی‌کنیم خودتان هم منکر شوید. اما به هر حال سوال دیگری از شما داریم چرا نقش سفارتخانه‌ها را در برگزاری این برنامه مشخص نکردید؟ چه اشکالی داشت که بخش فرهنگی سفارتخانه‌ها جدا از پرورش تروریست و فالگوشی و راپرت نامشان رسماً در برنامه‌های سینماتک کلن و هفته‌های فیلم می‌آمد؟! البته در آن صورت جمعی از ایرانیان حتی برخی از

آلمانی‌ها مترقی پرنسیپ هایشان اجازه حضور در برنامه‌های سفارتخانه‌ها را نمی‌داد، که این مغایر خواست‌رژیم است که می‌خواهد با این‌گونه نمایش‌ها چهره خود را بیاراید.

در بخش دیگر آن گزارش به همکاری‌های متقابل برای تبادل برنامه و فیلم اشاره شده است. شما با صدور فیلم‌های سینمایی آلمان به ایران، آثار فیلمسازانتان را به دست سلاخان فیلم می‌دهید. آیا می‌دانید آنها به سر فیلمها و گزارش‌های وارداتی چه می‌آورند؟ نمونه‌ای برایتان نقل می‌کنیم. در تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی فیلمی مستند از یکی از جشن‌های آبجوخوری نشان داده‌اند. اما برای تظهير آلمانی‌ها به هنگام دوبله، «جشن آبجوخوری» به «جشن آب‌میوه‌خوری» تبدیل شد. تماشاگران تلویزیون در ایران برای این سوال جوابی نداشتند که اگر مردم به دنبال بشکه‌های آب‌میوه می‌روند، دیگر این حالات و حرکاتشان چه معنایی دارد؟ چقدر مردم آلمان به فکر سلامتی جسم و جان خود هستند که آب‌میوه را در بشکه‌ها می‌ریزند و دور آن پایکوبی می‌کنند.

حرف‌های بسیاری با شما داریم که در این نامه وقت و امکان طرح کردنش نیست. اما برای همیشه نمی‌شود درحالت یک بام و دوهوا ماند. از طرفی در دادگاه می‌کونوس این جمهوری اسلامی است که به پای میز محاکمه کشانده می‌شود و همزمان با آن شما و همکارتان با نمایندگان همان رژیم به گفت‌وگو می‌نشینید و حتی در حد و حدود وزارت خارجه آلمان به گفت‌وگوی انتقاد آمیز هم تن در نمی‌دهید و ستایش‌هایی را نثار رژیم می‌نمایید که لایقش نیست. آیا به ما حق نمی‌دهید از این پس به تمام برنامه‌های سینماتک‌ها و کومونال‌کینوها با دیده شک و تردید بنگریم؟ ما اعتقاد داریم که فیلمسازانمان توانایی‌هایی بیش از آن دارند که دنیای امروز می‌شناسد. اگر دوربین‌ها رها و آزاد شوند، اگر سانسور و خودسانسوری از ذهن فیلمسازان ما دور شود، اگر هزاران مانع شرعی و مذهبی را از سرراهشان بردارند، سینمای ایران در جای شایسته خود قرار خواهد گرفت که توانش را هم دارد. در انتظار رهایی فیلمسازان و دیگر مردم در بند کشورمان هستیم.

با تقدیم احترام

بصیرنصیبی

مرکز پژوهشی و فیلمسازی سینمای آزاد - زابروکن

۱: مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های آلمان

۲: سینماتک‌ها و مراکز نمایش فیلم

۳: ادارات فرهنگ استان‌ها

مشاطه گران یک رژیم تروریست

هموطنان عزیز! پنجم سپتامبر ۱۹۹۶

درست در زمانی که رژیم جمهوری اسلامی ایران و رهبران درجه اول آن، مانند علی خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، به خاطر صدور فرمان قتل چهارتن از مبارزان مخالف خود، غیابا در دادگاه برلین محاکمه می شوند، روزنامه های طرفدار رژیم با افتخار از فعالیت های فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج کشور نام می برند و نمایش فیلم های ایرانی و همکاری های همه جانبه مقامات سینمایی آلمانی را با خود، به عنوان سند برتری سیستم اسلامی حکومت ایران، برتری فیلم اسلامی و غلبه فرهنگ اسلامی بر کفر جهانی اعلام می کنند.

نمایش تازه فیلم های جمهوری اسلامی ایران در خارج کشور، در کنار ترور مخالفین و ایجاد جو ارباب، چندان عجیب نیست. این رژیم که تاکنون خون بسیاری از مردم کشور ما را به زمین ریخته، هرگونه امکان حرکت آزاد سیاسی و اجتماعی را ازین برده، مطبوعات را زیر تیغ سانسور و اختناق خود گرفته و جز سیاه روزی و فقر و بیماری و بی کاری برای مردم ایران حاصلی نداشته است؛ هر زمان که بتواند هر حیل دیگری را نیز برای بقاء وجود ننگین خود طرح و اجرا خواهد کرد. بنابراین امروزه دیگر کمتر کسی است که فریب این رژیم را بخورد و نیت واقعی آن را از این گونه فعالیت های فرهنگی و نمایش فیلم در خارج از کشور دریابد.

روشن است که این رژیم که در ایران هر صدای آزادی خواه را در عرصه های هنری و فرهنگی در نطفه خفه می کند، از این گونه نمایش ها هدفی جز ظاهر سازی و تشویق دولت های غرب به ادامه «سیاست انتقاد آمیز» ندارد. سردمداران کشورهای غربی نیز، که در درجه اول به منافع خود می اندیشند، از یک سو به خاطر افکار عمومی به برگزاری دادگاه برلین تن می دهند و از سوی دیگر، با حمایت از جمهوری اسلامی امکانات بقاء و ترورهای بعدی او را فراهم می سازند.

از همین روست که بنابر گزارش روزنامه سلام (۲۰ تیر ۱۳۷۵) در دیدار مسئولان سینمایی ایران و آلمان در شهرهای کلن و مونیخ، آقای یانس مدیر سینماتک کلن به ذوق می آید و در حمایت از سینمای ایران و همکاری ها، سرمایه گذاری ها، امکان برگزاری هفته های فیلم و مرور آثار در کلن را فراهم می آورد و آقای برگهوف همکار سینماتک کلن نیز با شمردن اهمیت هنری سینمای ایران، و باتوجه به «پائین بودن هزینه تولید فیلم در ایران در مقایسه با آلمان»، خواهان ایجاد مراودات گسترده تری در همکاری و سرمایه گذاری می شود و آقای پرشل، مسئول امور سینمایی سازمان پژوهش ها و

توسعه بین‌المللی فرهنگی آلمان در شهر بن، در دیدار با رجبی، مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی از همه تندتر می‌رود و ضمن ابراز امیدواری برای همکاری‌های بیشتر سینمایی ایران و آلمان می‌گوید: «وضع فرهنگ در اروپا نیازمند بازنگری برای حفظ و تقویت ارزش‌های فرهنگی اروپا در مقابل هنر صرفاً هالیوودی است و در این رهگذر ما برای تامین هدف خود به سینمای عاطفی و انسانی بیش از پیش نیاز داریم.»

اگر تاکنون حمایتگران جمهوری اسلامی، کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تولیدکنندگان مرگ بودند، از این پس، کسانی که ظاهراً فعالین حوزه‌های فرهنگی و انسانی‌اند در صف حمایتگران این رژیم تروریست واقع شده‌اند. مسلماً این مسئولان و دست‌اندرکاران سینمای آلمان که این چنین خواهان همکاری با جمهوری اسلامی و پرکردن جیب خود شده‌اند، بهتر از ما شنیده‌اند که سران این رژیم تروریست، در حال حاضر درست کنار گوششان، در همین آلمان به خاطر جنایت و قتل غیابا محاکمه می‌شوند؛ و حتماً خبردارند که سینمای ایران فقط همین چندتا فیلم با ارزش نیست و در ایران انبوهی از فیلم‌های مبتذل با تم‌های مذهبی و جنگی تهیه می‌شود که خوراک اصلی سینماهای کشور است. و تازه به همین چندفیلم با ارزشی هم که ساخته و راهی فستیوال‌ها می‌شود در خود ایران اجازه نمایش نمی‌دهند و سازندگان آن‌ها با انواع تهدیدها، محرومیت و ممنوعیت روبرویند.

بنابه تازه‌ترین خبرها، و بنابر مقاله‌ای که اخیراً در روزنامه لوموند (۲۷-۶-۹۶) به چاپ رسیده است؛ (علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، در دیدار با مسئولین وزارت فرهنگ، شیوه‌ایدئولوژیک جدیدی برای پیشبرد نیات اسلامی مطرح و هجوم تبلیغاتی تازه‌ای را به دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی کشور شروع کرده و دیگران‌دیشان را مورد تهدیدهای جدید و تازه قرار داده است. لوموند از قول عزت‌الله ضرغامی می‌نویسد: «بایستی به شدت و بدون امتیاز دادن پیام انقلابی الهی رایبان کنیم و روشنفکران لیبرال سینمای ایران را که در انتقال پیام واقعی ماترید می‌کنند مورد تردید قرار دهیم.» همچنین قوانین جدیدی برای سانسور در سینما و جلوگیری از کار دیگران‌دیشان وضع شده است، که حتی فعالیت‌های فیلمسازانی مانند عباس کیارستمی را نیز تحمل نخواهد کرد!

بنابراین با توجه به عملکرد غیرانسانی جمهوری اسلامی و آنچه در ایران امروز می‌گذرد، باید برای مسئولان سینمای آلمان روشن باشد که همکاری با این رژیم، نه تنها حرکتی در جهت انسانی و فرهنگی به شمار نمی‌آید، بلکه همدستی با فشار و سرکوب و خفقان است که به این رژیم امکان می‌دهد همچنان در عرصه داخل و خارج کشور به سرکوب و ترور ادامه دهد.

متأسفانه ما اکنون فقط شاهد همکاری برخی از مسئولان سینمای آلمان، در کنار تولیدکنندگان سلاح مرگ با رژیم تروریستی ایران نیستیم.

از آن دردناک‌تر، همکاری برخی از ایرانیان با رژیم است که پیش از این، جزو مخالفین خارج کشوری شمرده می‌شدند. همکاری آن‌ها، بیش از دیگران چهره جمهوری اسلامی را بزرگ می‌کند و به آن امکان خودنمایی و تبلیغات زهرآلود در خارج و در داخل ایران می‌دهد و ترورهایش را توجیه می‌کند.

هموطنان عزیز! آزمون سختی پیش پای ماست. برماست که با افشای عاملان تازه و مشاطه‌گران جمهوری اسلامی، از این آزمون سخت سرفراز برآئیم.

کانون سینماگران ایران در تبعید - مرکز آلمان

دفتر جشنواره سینمای ایران در تبعید - سوئد

کارگاه تصویر - سوئد

دفتر فیلم آزاد - سوئد

فن فیلم (Fen Film) - اوسگبورگ

رویافيلم - آلمان

مرکز پژوهشی و فیلمسازی سینمای آزاد - زاربروکن

مرکز هنر در تبعید (کانون فیلم و تئاتر «روند») - زیگن

کانون هنر - کلن

کانون فرهنگی آئینه - فرانکفورت

انجمن تئاتر ایران و آلمان - بن

کانون پیوند - زاربروکن

نهاد فرهنگی و سیاسی «ره‌آورد» - آخن

کارگاه هنر و ادبیات افسانه - سوئد

فرهنگسرای بامداد - سوئد

کانون فرهنگی و هنری ایرانیان - سوئد

کانون هنرمندان ایرانی در اتریش - وین

کانون‌ها و نهادهای ذیل با این اطلاعیه اعلام همبستگی نموده‌اند:

تشکل مستقل زنان ایرانی در هانوفر، کمیته همبستگی کارگری ایران. آلمان - فرانکفورت، کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن،

کانون فرهنگی پیوند برگزار می کند:

موسیقی اصیل ایرانی گروه نیریز

مازندرانی - شیرازی - بختیاری

یکشنبه، سوم نوامبر ۱۹۹۶

Konzert des Ensembles Neyries

So. 03.11.96

VHS Schlossplatz, Saarbrücken

خالق سامانی : غژک

محمد باجلوند: کمانچه، آواز

نورالله علیزاده: آواز

بهنام سامانی: تنبک، دف، دایره

پیمان سامانی: تار

رضا خوانساریان: بربط

حسن سامانی : سنتور

سیاوش یزدانی فر: تنبک، دهل، نقاره

گفت و گو



پرسش: فرهاد مجدآبادی
پاسخ: مهناز تمیزی

مهناز تمیزی، فیلمساز ایرانی که در هلند زندگی می‌کند، اولین فیلم خود، «سنگ» را با موفقیت در جشنواره‌های مختلف ایرانی و غیرایرانی نمایش گذاشته است. به این مناسبت با او به گفت‌وگو نشستیم.

مجدآبادی: خانم تمیزی کی به هلند آمده‌اید؟
تمیزی: اواخر دسامبر ۸۴ به این‌جا آمدم و حدوداً یازده سال و نیم است که اینجا هستم.

- در این مدت چکار می‌کردید؟

* تقریباً حدود سه‌سال سرگرم آشنایی با محیط جدید، قبول حس‌آوارگی و پناهندگی بودم و درعین‌حال درگیر مسائل فرهنگی و صنفی بودم. بادیگران یک گروه تئاتری درست کردیم و اولین نمایش تئاتری ایرانیان را درهلند به صحنه آوردیم و درکنار آن هم مشغول خرده‌کاری‌های فرهنگی دیگر بودم. خلاصه می‌توانم بگویم که همیشه وقت کم می‌آوردم. درایران سال اول دانشگاه، رشته ادبیات فارسی را تمام کرده بودم که انقلاب فرهنگی شد. درهلند هم علاقه به ادامه تحصیل در این رشته از ترس ناشی از «انقلاب فرهنگی» در قبرستان خاطراتم دفن شد. البته بدون عزاداری! بعداز آن شروع کردم به آزمایش‌های علائق و به اصطلاح استعدادهای خودم. حدود یک سال مشغول رشته روانشناسی شدم، بعد رفتم سراغ کامپیوتر و بعد هم حدود دوسال کلاس هنرپیشگی دیدم. همه‌ی این‌ها را برای شناخت سرکشی‌های خودم کردم. دست آخر دوره کوتاه ویدیو دیدم که حاصلش دوسال کار در تلویزیون خارجی‌ها به عنوان «تدوین‌گر» (ادیتور) بود. در مدت این دوسال می‌بایستی تا هیجده ساعت درروز کار کنم و البته تعطیلی هم معنا نداشت. تجربه بسیار خوبی بود، چراکه برای ۱۵ ملیت مختلف کارکردم که بسیار به شناخت اجتماعی و فرهنگی سیاسی من کمک کرد. از نظر کاری هم همان‌طور که می‌دانید سرعت عمل، دقت و البته رقابت در تلویزیون مطرح است. مهمتر از همه اینکه من خارج از محیط تلویزیون هم برای کارگردان‌های خوبی کارکردم و مجموعه دانسته‌های خود را مدیون این دو سال هستم.

- اما خبر دارم که بعدها وارد دانشکده سینمایی اینجا شدید.

* درسال ۹۰ با درگیری بسیار بالاخره وارد آکادمی فیلم آمستردام شدم. آن موقع درست سی‌سال داشتم و از نظر آنان پیر بودم. در تلویزیون هم همین‌آیه را در گوشم خواندند و به‌هرترتیب من با کمک مخالفت دوستان توانستم دوره چهارساله فیلم را در آکادمی در دورشته، مونتاژ و کارگردانی، علی‌رغم تذکرات آنان مبنی بر پیروی زودرس به پایان برسانم. فیلم «سنگ» در واقع فیلم پایان‌نامه تحصیلی من است. این فیلم به عنوان یکی از بهترین فیلم‌های آکادمی مورد نقد و توجه منتقدان هلندی قرار گرفت. البته غالب استادان من ادعا کردند که از آغاز هم می‌دانستند که فیلم من به عنوان یکی از بهترین فیلم‌ها مورد تقدیر قرار خواهد گرفت. دنیای عجیبیه! به‌هرترتیب من از این‌همه توجه ناگهانی آن‌ها بیشتر یکه‌خوردم تا تکذیب‌های قبلی‌اشان! این‌ها همان‌هایی بودند که سناریوی اولیه «سنگ» که حدوداً یک ساعت بود و قرار بود در ترکیه فیلمبرداری شود، را رد کرده بودند. درواقع سناریوی فیلم حاضر، فیلم سی‌و دو دقیقه‌ای تولیدشده، را هم قبل از تایید تلویزیون و

استاد راهنما، نایید نمی‌کردند. حتی مجبور شدم داستان فیلم را از ایرانی به ایرانی-هلندی تغییر دهم! از شانس من، زمانی که سناریوی این فیلم را داشتم به مدرسه می‌دادم، در اواخر سال سوم یک دوره یک‌ماهه کارگاه تجربی با استاد میهمان «مایکل ری گر» مستندساز معتبر و معروف آمریکایی داشتم و او از سناریوی من بسیار خوشش آمد. بعد تلویزیون هلند (VARA) سناریو را خرید. البته پول سناریو را دادند به مدرسه!! و استادهای من هم در این مورد سکوت کردند. امروزه اما از فیلم «سنگ» در آکادمی به عنوان ماتریال درسی استفاده می‌شود.



• بعد از این که درسات تموم شد، جایی مشغول به کار شدم؟

* از همان دوران تحصیل مجبور بودم کارکنم و همیشه خرجم را از مونتاز در می‌آوردم. بعد از مدرسه هم کار مونتاز را ادامه دادم ولی هرگز دلم نمی‌خواست دوباره به تلویزیون برگردم و به همین دلیل چند پیشنهاد کار در شبکه های مختلف تلویزیونی هلند را رد کردم. من اصلاً حوصله‌ی «اریاب» دائمی را ندارم. از آن گذشته معتقدم تلویزیون خلاقیت و آزادی عمل را از آدم می‌گیرد. به این دلیل است که بیشتر قراردادی کار می‌کنم و انتخابی. تا به حال به عنوان دستیار کارگردان، دستیار تهیه کننده و منشی صحنه و «کستینگ» (انتخاب بازیگر) کار کرده‌ام و همه کارها هم با هلندی‌ها بوده است.

- یعنی اینقدر هست که زندگی‌ات از این راه بگذرد یا این که کمک می‌گیری؟
* من هم مثل سایر همکارهایم وقتی کار نداشته باشم از صندوق بی‌کاری استفاده می‌کنم. وقتی دوباره شروع به کار می‌کنم، این پول قطع می‌شود. فعلا بیشتر در فکر ساختن فیلم‌هایی هستم که خودم علاقه‌مند به ساختن آنها هستم و این را می‌دانم که ساختن این جور فیلم‌ها من یکی را تامین نخواهد کرد. زیرا به موضوع‌های مورد علاقه من پولی برای تهیه نمی‌دهند. فعلا از این بابت گله‌ای جدی ندارم!
- اینجا اصلا کار راحت گیر می‌آید؟

* در هلند اگر آشنا نداشته باشی هیچ کاره‌ای. در تلویزیون یا روزنامه‌ها هیچ وقت برای استخدام کارگردان، ادیتور و غیره آگهی نمی‌دهند. در تلویزیون هم معمولا دست‌اندرکاران آشنای خودشان را دارند. مشکل من در واقع برابر با مشکل هر کارگردانی است که خارج از مرزهای انتخابی‌اش یا در خارج از مرزهای کشورهایش کار می‌کند. معمولا سعی می‌کنم دست‌کم در چند فیلمی که در فستیوال شرکت می‌کنند، کارکنم و به این ترتیب روابط خودم را همیشه تازه نگاه می‌دارم. اما هرگز حاضر نیستم فیلم‌هایی که آنها می‌خواهند بسازم و یا مونتاژ کنم. به همین دلیل فعلا علاقه‌ای به استخدام شدن ندارم. فردا را نمی‌دانم.
- به هر حال بیشتر کار مونتاژ می‌کنی، اما علاقه‌مندی اصلی‌ات کارگردانی است، درست؟

* برای من مونتاژ زندگی است. چرا که دائم با سبک‌ها و ایده‌های متفاوت و تازه همکارانت روبه‌رو هستی. واقعا این کار را دوست دارم و دلم نمی‌خواهد فعلا بین کارگردانی و مونتاژ یکی را انتخاب کنم. در مورد کارگردانی به هر حال من تازه‌کارم و هنوز امکان اشتباه کردن و تجربه کردن را به خود می‌دهم و باید سخت کار کنم. منظورم این است که به عنوان کارگردان باید به صنعتگر ورزیده‌ای تبدیل بشوم. البته بخش درونی و کیفی من را هم باید با آن همگام کرد. مدرسه به من یاد داد که چگونه در سخت‌ترین شرایط کارکنم. مثلا من سنگ را با ۱۴ حلقه فیلم خام و با التماس و خواهش ساختم. مدرسه اساسا اهمیت نمی‌داد که من در صحنه «سنگسار» سیاهی لشکر دارم یا نه و در مجموع فیلم را در ۹ روز فیلمبرداری کردم. ساختن فیلم در کشوری که اصلا سنگ ندارد و برای فیلمبرداری صحنه‌های فیلم، باید همه چیز را بازسازی کنی، کار کردن با هلندی‌های نوبالغی که درکی از شرایط یک صحنه سنگسار شدن و اساسا از شرق ندارند و تو باید طی فیلمبرداری به عنوان تهیه‌کننده و طراح صحنه هم انجام وظیفه کنی، کار دشواری است. همه این شرایط سخت اما یک امتیاز دارد و آن این است که آدم را می‌سازد. مثلا نبود هنرپیشه و یا هراس ایرانی و یا غیرایرانی از بازی کردن در این فیلم. من تجربیاتم را هر چند تلخ - مدیون همین کمبودها هستم. اما باید دیوانه باشم اگر فکر کنم تجربه مجدد این مشکلات، در آینده مرا بیشتر از این با تجربه خواهد کرد. تکرار خیلی از تجربیات اساسا ضروری نیست..

- شما فیلم ها را با همان سیستم قدیم روی میز مونتاز می کنید یا با کامپیوتر و سیستم دیجیتال؟

* این بستگی دارد به بودجه فیلم. من در مدرسه دوره سیستم (آوید AVID) راهم دیده ام. مهمترین مشکل این سیستم گرانی آن و سرعت عمل کارگردان و ادیتور در پرورش و ساختن فصل های فیلم است. بعضی کارگردان ها هنوز به این شیوه عادت ندارند و هنوز دوست دارند فیلم را روی میز مونتاز بسازند. سرعت عمل این شیوه دی جیتال آن ها را می ترساند. به همین دلیل معتقدند همان میزهای مونتاز قدیمی، صمیمی تر و بهتر است. اما غیراز آن هراس همگی از پیشرفت هرروزه است. به این معنی که هنوز کار بایک سیستم را یاد نگرفتی، سیستم جدیدی روی کار می آید و زمان یادگیری تکنیک جدید را طولانی تر می کند. من خودم همیشه احساس می کنم از تکنیک عقب هستم و تکنیک بر من غلبه می کند و نه من بر آن. راستش من هنوز همان سیستم قدیمی مونتاز را به همه ترجیح می دهم.



- فیلم سنگ را اما خودتان مونتاز نکردید.

* نه. دلیلش هم این بود که من در آن موقع فیلم دیگری را مونتاز می کردم و استاد مونتاز ما اجازه نمی داد که کسی فیلم خودش را مونتاز کند. مدرسه بسیار مقرراتی بود.

- تهیه کننده فیلم کی بود؟

* در آغاز ورود به آکادمی باید ورقه ای را امضا می کردم که در آن تمام حقوق فیلم به آکادمی واگذار می شد. اساسا اولیای مدرسه هستند که تعیین می کنند دانشجو چه رشته ای باید بخواند، چه فیلمی و چند دقیقه باید بسازد. به قول معروف، تا آنها چراغ سبز ندهند، کاری از پیش نمی رود. تازه از سال چهارم باید خودمان به

دنبال پول، تهیه‌کننده‌ها و تلویزیون می‌رفتیم. و اگر پولی از آنها تامین می‌کردیم این پول به حساب آکادمی می‌رفت و آنها هم پول را بین دانشجویان رشته کارگردانی تقسیم می‌کردند. این به آن معنا نیست که اگر تلویزیون برای تهیه فیلم سنگ پولی بدهد، مسئولان مدرسه این پول را به تهیه فیلم «سنگ» اختصاص بدهند. کما اینکه تلویزیون VARA فیلم مرا خرید، اما من بعد از اتمام مدرسه، مجبور شدم قرض‌های به جامانده از فیلم را خودم پردازم. از نظر من کار مسئولان مدرسه منطقی و هم درعین حال دردناک بود، البته برای من. بخصوص که همان یک کپی هم در طی نمایش در دو فستیوال فیلم ایرانی پاره شد و من به جبران مخارج آن فقط یک عذرخواهی، آن هم با تاخیر دریافت کردم.

البته خوشبختانه فیلم هنوز قابل نمایش است. در مورد تولید این فیلم باید اضافه کنم که به دلیل ایرانی بودن موضوع من خودم یکی از مدیران تهیه فیلم بودم، البته مدیرتهیه‌ای بدون دستیار ایرانی!

- حقوق این فیلم متعلق به چه کسی است؟

* تلویزیون و آکادمی. البته از نظر حقوقی اگر من اجازه پخش ندهم آن‌ها کاری نمی‌توانند بکنند.

- فیلم «سنگ» در جشنواره‌های دیگری هم شرکت کرد؟

* بله، در نیویورک، سن پترزبورگ، آگسبورگ، لودویگزبورگ، فستیوال زنان در هلند، فستیوال اترخت و درماه اکتبر در اسلو و... همین‌طور در برنامه‌هایی که از طرف «آمنستی» برگزار شده و در اکثر شهرهای هلند در سینماهای مختلف به نمایش درآمده است. از طرفی بحث و گفت‌وگو و نمایش این فیلم هنوز ادامه دارد.

- فیلم تا به حال جایزه‌ای هم برده؟

* جایزه که نه، اما تا به حال در قسمت مسابقه بوده. مثلاً در آگسبورگ و لودویگزبورگ صریحاً گفتند به دلایلی که به جمهوری اسلامی و شرایط اسلام در اروپا برمی‌گردد، نمی‌توانیم به این فیلم جایزه بدهیم، ولی فیلمت، فیلم خوبی است. می‌خواستند مرا دلداری بدهند یا صادقانه این حرف را می‌زدند، نمی‌دانم. اما فکر می‌کنم که اگر از فیلم من حمایت می‌کردند، باید درمقابل بهای گزافی می‌پرداختند و آن هم از دست دادن روابط سیاسی اقتصادی این ممالک با جمهوری اسلامی بود.

- اما در بلژیک تماشاگران فیلم «سنگ» را به‌عنوان بهترین فیلم ایرانی جشنواره

انتخاب کردند؟

* درست است، اما من یک جایزه خیلی بزرگتر برای این فیلم گرفتم. این فیلم همواره مورد توجه خاص قرار گرفته. یعنی یامردم را عصبانی کرده یا خوشحال. فکر می‌کنم که آرزوی هرکارگردان سینماست که فیلمش حتی ۵ دقیقه ذهن کسی را مشغول کند. از این نظر من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین جایزه را برای اولین فیلمم گرفتم!

- و حالا فکر می‌کنم در تدارک ساختن فیلم بعدی خودت هستی. می‌توانی در این

باره کمی صحبت کنی؟

* ترجیح می‌دهم بعد از ساخته شدن فیلم درباره آن صحبت کنم. همین قدر می‌گویم که این فیلم ساخت مستند. داستانی دارد و حدود نود دقیقه خواهد بود. معمولا آدم‌ها در ذهنشان تصوراتی نسبت به آینده دارند. تو چه تصویری از خودت داری؟ در چه زمینه‌ای از فیلمسازی می‌خواهی کار کنی؟ آیا در هلند خواهی ماند یا می‌خواهی به جای دیگری بروی؟

* راستش چند سناریو دارم که امیدوارم تا زنده هستم، آنها را بسازم. در حال حاضر با گذشته خودم مشغول هستم. این گذشته را من مثل موهای مشکمی و رنگ‌پوستم با خودم همه جا همراه دارم و حاضر نیستم هیچ کدامشان را نفی کنم. فکر می‌کنم اگر امروز گذشته‌ام را نفی کنم، در واقع خودم را نفی کرده‌ام و می‌دانم این گذشته دست کم تا بیست سال دیگر یقه من را دوباره خواهد گرفت. می‌دانم که نمی‌شود به این راحتی از آن برید. من مملو هستم از هراس‌ها، کینه‌ها و مهربانی‌ها که در مجموع تجارب منفی و مثبت مرا تشکیل می‌دهند. تا تکلیف خودم را با این گذشته روشن نکنم، نمی‌توانم سراغ سناریوهای عاطفی صرف برم. اصلا هم سراغ بحث داغ هنرمند متعهد و یا غیرمتعهد نمی‌روم. معتقدم هرکسی آزاد است هرطور که احساس می‌کند، عمل کند. در عین حال نمی‌توانیم تاریخ هنر در تبعید را نفی کنیم. مگر در تاریخ سینما امثال الیاکازان‌ها و فریتزلانگ‌ها کم بوده‌اند؟ در ضمن ما به جرم دزدی هم به تبعید نیامده ایم، بلکه به دلایل سیاسی از ریشه‌ها کنده شدیم و این خجالت ندارد. یکی از دوستان به من می‌گفت که تو فیلم نمی‌سازی، اعلامیه سیاسی می‌سازی. این حرف برای من یک تعریف بود. هلندی‌ها از طرفی به من می‌گویند، این مسائل راها کن، تو استعداد داری، دختر خوبی هستی، برو سراغ یک «ژانر» دیگر، بالاخره یک روز بهت «برچسب» می‌زنند و دیگر کاری گیرت نمی‌آید. پاسخ من اینست که، اگر من باعث این «برچسب‌زدن» شدم، خودم هم می‌توانم این «برچسب» را بردارم، در نتیجه هراسی ندارم. اصولا من از درون خودم نیرو می‌گیرم، کاری هم ندارم که کسی مرا تایید می‌کند یا نه. در واقع چند سناریو هم آماده دارم که ربطی به سیاست ندارند. اگرچه هیچ چیز نمی‌تواند به سیاست بی‌ربط باشد. اما در حال حاضر به تخلیه درونی احتیاج دارم تا زمان آن برسد که از نظر درونی واقعا به ساختن سناریوهای عاطفی نیاز داشته باشم. با هیچ کسی هم مسابقه نگذاشته‌ام. خوشحالم که انقلاب، تبعید و مشکلات حاصله از آن را تجربه کردم. البته درست است که من وابستگی سازمانی ندارم، اما به اندازه خودم می‌بینم و فکر می‌کنم. فکر می‌کنم خیلی‌های دیگر هم در شرایط من هستند. حیف نیست آدم به خودش، گذشته خود و دیگران این همه بی‌اعتماد باشد؟ خلاصه، مهمترین آرزوی من در این لحظه ساختن فیلم و دیدن فیلم‌های ساخته شده‌ی همکارانم، خصوصا همکاران زن فیلمساز است.

- این طرزفکری که تو داری و نوع برخوردی که با مسئله داری به نظر من دقیقا با روحیه آدمی که در تبعید به سر می‌برد، منطبق است. آدمی که آگاهانه با مسئله

تبعیدی بودن خودش رویه‌رو می‌شود. اما غیراز ساختن فیلم در زمینه‌هایی که گفتی، چه برنامه‌های دیگری در پیش داری؟

* راستش از هلند خسته شدم. می‌خواهم بعداز ساختن چند فیلم از هلند بروم. دلم می‌خواهد مدتی در مکزیک کارکنم. اما می‌دانم که بالاخره یک‌روز از این‌جا خواهم رفت. البته این حرف را امروز می‌زنم، شاید فردا فکر دیگری به سرم بزند. من برای خودم ده سال زمان گذاشتم تااز نظر تکنیک، سبک و سواد سینمایی خودم را به حدتوان واقعی‌ام برسانم. گفتم توان خودم، به این دلیل که فکر می‌کنم هر انسانی یک نقطه‌اوج مخصوص به خودش دارد. این نقطه اوج او را از دیگران متمایز می‌کند و در عین حال حدتوان آن آدم محسوب می‌شود.

. باید بگویم طرز تفکرو برخوردت با مسئله تبعید، انقلاب و فیلمسازی جالب است، اما ممکن است این طرز برخورد اطرافیان، کسانی را که جرات برخورد با خودشان یا محیطشان را ندارند، بترساند. این موضوع برایت مسئله‌ساز نبوده است؟

* برسر ساخته شدن فیلم «سنگ» خیلی از نظر عاطفی خودم را تنها احساس می‌کردم. خیلی‌ها از من کناره گرفتند، اما در عوض کسانی هم بودند که با تمام وجود مرا حمایت کردند. خیلی‌ها به‌خاطر مسئله خانوادگی و امنیتی از همکاری با این فیلم کناره گرفتند. چه می‌شود کرد، هم آن‌ها حق دارند هم من. من برای این دسته آدم‌ها همیشه احترام قائل بودم و هرگز موافق نبودم که حس وظیفه و شرافت را باید به کسی تحمیل کرد. آن‌چه مطرح است مسئله انتخاب است. برای من مهم نیست که دیگری چه می‌کند، مهم اینست است که من چه می‌کنم. چراکه تا آخرین لحظه عمر، من با خودم رویه‌رو هستم. به‌همین دلیل تبلیغات، ناسزاها و تشویق‌ها نه مرا سرد کرده و نه گرم. شاید یکی دوروز مشغول یا ناراحتم کرده، اما به‌خاطر تعهدی که به خودم احساس می‌کنم، هرچه به من بد می‌گویند، بیشتر فکر می‌کنم در زمینه درست گام برمی‌دارم.

- نظر تماشاگران، همکاران، یا منتقدین و دست‌اندرکاران سینمایی هلند راجع به طرز فکر و کارتو چیست؟ آیا آنها نگران این نبودند که کاری که می‌کنی، به‌خصوص در ارتباط با جمهوری اسلامی، مشکل‌آفرین و درنهایت خطرناک باشد؟

* البته آن‌هایی که چپ فکر می‌کنند، کارمرا تایید می‌کنند و بقیه هم که تجارتنی فکر می‌کنند. اما مسئله جالب این بود که کسانی که به فیلم «سنگ» کمک مالی کردند، از ترسشان موافق نبودند اسمشان در تیتراژ فیلم بیاید. اما درمورد تماشاگر هلندی، واقعا برخورد های بسیار سیار خوبی داشتند. حداقل صحنه سنگسار کردن چیزی نیست که براحتی از ذهنشان بیرون برود. باید بگویم که ما در این‌جا با نوعی سانسور به اصطلاح متمدن هم رویه‌رو هستیم. من در این زمینه تنها نیستم، فیلمسازان هلندی هم خودشان درگیر این قضیه هستند. تمام سعی من و سایر همکاران هلندی‌ام در این است که به هر ترتیب از این دام فرار کنیم. به همین

دلیل پروژه‌های ما با بودجه‌های پایین، به اصطلاح «لوبادجت»، تهیه می‌شوند. که به این معناست که کسی به ما مستقیم نمی‌گوید نسا!، بلکه با احترام ما را به دیگری پاس می‌دهد! برای کسی که مخالف سانسور باشد، فرقی نمی‌کند سانسور غربی باشد یا شرقی. مهم اینست که به سانسور تن درندهیم و اگر در را بستند از پنجره وارد بشویم.

- فکر می‌کنی دیگر فیلمسازان هم می‌توانند چنین برخوردی با مسائل داشته باشند؟

* بستگی به شرایط فیلمساز و شرایط فرد دارد. خیلی‌ها حوصله درگیری ندارند و از درگیری خسته شده‌اند. بخشی هم وابستگی خانوادگی دارند و یا از سانسور غربی خسته‌اند. من خودم کسی را در ایران ندارم که پیش او برگردم و امید و علاقه‌ای هم ندارم که دوباره با سانسور شرقی روبرو بشوم. بنابراین وسط دوصندلی نمی‌نشینم. اما دلم واقعا می‌سوزد. چراکه ایمان دارم در این زمینه بیش‌تر از این می‌شود کارکرد. ما دائم خودمان را قربانی به حساب می‌آوریم. ما دائم یا در گذشته هستیم یا در آینده سیر می‌کنیم، زمان حال به صورت یک مظلوم‌نمایی مطلق درآمده است. از بس که موقع پناهندگی خودمان را به بدبختی زدیم تا پول بگیریم و جواب بگیریم، این کار به صورت عادت درآمده است. به همه چیز بدبین شدیم. همه‌اش می‌گوییم نمی‌شود، تمام درک و هوش ما متوجه «نشدن» هاست و نه «شدن»‌ها. اطمینان دارم که توان ما بیشتر از آن چیزی است که نشان می‌دهیم. دائم می‌گوییم ما نه این هستیم و نه آن! همه‌اش از دودنیایی بودن و غریب بودن می‌نالیم. اما من می‌گویم من خوشبختم، چون هم این هستم و هم آن!

- در مورد نمایش فیلم در جشنواره‌های مختلف می‌دانم مشکلاتی داشتی. می‌خواهی در این مورد حرفی بزنی؟

* راستش این مشکل تنها مربوط به من نمی‌شود، بلکه سایر همکاران من هم درگیر این مشکل هستند. فیلمی که در خارج از کشور تهیه می‌شود، مطمئناً به دور از مشکلات مالی ساخته نمی‌شود. اکثراً فیلمسازان خارج از کشوری، فقط یک کپی از فیلم‌هایمان داریم. فیلم «سنگ» دوبار در حین نمایش در جشنواره‌های فیلم ایرانی پاره شده. و معذرت خالی فیلم مرا ترمیم نمی‌کند. نمی‌دانم چرا برگزارکنندگان این جشنواره‌ها، قبل از این که شرایط تکنیکی مطمئنی برای نمایش فیلم فراهم کنند، اقدام به نمایش فیلم‌ها می‌کنند. در مقابل از ما می‌خواهند که به حداقل شرایط نمایش کفایت کنیم. من یکی دیگر تحمل پذیرش این حداقل‌ها را ندارم و دیگر به این شرایط تن نخواهم داد. متأسفانه ما خارج کشوری‌ها حتی یک تشکیلات صنفی نداریم که بتوانیم از طریق آنها از بروز این مشکلات جلوگیری کنیم. از هرکسی تقاضای شرایط لازم برای نمایش فیلمت را می‌کنی، فکر می‌کند تقاضای زیادی داری و می‌خواهی غریب‌زنی، در ضمن همه می‌خواهند مسائل را با دوستی حل کنند و قضیه را شخصی می‌گیرند نه حرفه‌ای یا صنفی. بالاخره

برگزارکنندگان باید به این مورد پی ببرند که برگزاری نمایش فیلم از نظر تکنیکی با برگزاری شب شعر متفاوت است. نمایش فیلم احتیاج به شناخت و تجربه دارد. مثلاً فیلم‌ها هیچ وقت بیمه نمی‌شوند و اگر فیلم آسیبی ببیند، این به ضرر دو طرف خواهد بود، چراکه نه سازنده می‌تواند دیگر فیلمش را نشان بدهد و نه برگزارکنندگان این جشنواره‌ها قادر خواهند بود این فیلم را در برنامه‌هایشان به نمایش درآورند. دائم می‌شنویم که می‌گویند امکانات نیست. اگر در ایران بودیم شاید این حرف قابل توجه بود، اما در خارج از کشور به ندرت این حرف توجه پذیر است. من معتقدم که تلاش برگزارکنندگان به جای مجاب کردن ما فیلمسازها در قبول حداقل‌ها، باید صرف فراهم آوردن شرایط بهتر نمایش فیلم بشود، تا در دراز مدت نه آنها بحالت زده تماشاگران بشوند و نه ما. بالاخره یک روز همگی باید این توهم را از بین ببریم که در برنامه‌های ایرانی همیشه بی‌نظمی و درگیری وجود دارد.

- امیدوارم جشنواره‌های بعدی با توجه به تجربیات قبلی، و حرف‌هایی از این دست که این‌جا و آن‌جا نوشته می‌شود، با شرایط بهتر و درست‌تر برگزار بشود و ما امکان دیدن فیلم‌های بیشتر و با کیفیت نمایش بهتر را به دست آوریم.
* من هم امیدوار و منتظرم.



به یاد
فریدون
رهنما



سینمای آزاد و فریدون رهنما

چهارشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۵ ساعت ۹ شب نود و چهارمین جلسه‌ی سینه‌کلوب سینمای آزاد در سینما «سینه‌موند» تهران برگزار شد. آن شب یکی از پرشورترین جلسات کلوب ما بود. سالن چندصدنفره سینما «سینه‌موند» گنجایش پذیرش همه علاقه‌مندان را نداشت. آن شب نخستین شب نمایش «پسرایان از مادرش بی‌اطلاع است» کار آخر فریدون رهنما در تهران بود. فریدون دوست داشت برخورد مردم با کارجدیدش از سینه‌کلوب سینمای آزاد آغاز شود و چنین نیز شد. آن‌گاه که فریدون رهنما «پسرایان...» را به پایان می‌برد، علائم بیماری‌علاج‌ناپذیرش ظاهر شده بود. اما عشق و شور به کار تا پایان تدوین این اثر سرپانگاهش داشت. به یاد می‌آید که احمد فاروقی در گفتگویی با رهنما از وی پرسید: هوایی که فیلمساز تنفس می‌کند بوی پول می‌دهد، اگر نمایش فیلمت موفقیت مالی نداشته باشد چه می‌شود؟ و رهنما در جواب گفت: مثل اینست که بررسی نتیجه یک عشق شورانگیز چیست؟ او بیشتر دوران بیماری‌اش را در ایران گذراند. در روزهای پایان عمر هنوز بستگان، دوستان و یارانش در تلاش‌های بی‌اش بودند. شاید به امید وقوع معجزه‌ای اورابه پاریس بردند و روز چهارشنبه ۲۲ مرداد پیکر بی‌جان‌ش را به ایران برگرداندند. و اتفاق دردناک آن که همان روز و ساعت نخستین نمایش «پسرایان...» در کلوب سینمای آزاد آغاز شده بود.

در مهرماه ۱۳۴۸ نخستین جلسه‌ی نمایش سینمای آزاد در حیات کوچک یک کودکان‌برگزار شد. ۲۰ تا ۳۰ نفر بودیم که به دور هم جمع شدیم چهره‌امیدبخش فریدون در این جمع کوچک قوت قلب بزرگی برای ما عاشقان کم‌تجربه بود. فریدون گفت: کاری است بزرگ اگر بمانید و نترسید. به رهنما قول دادیم که کارمان را رها نکنیم، به او قول دادیم و به وعده‌مان وفادار ماندیم. شاید نسل جوان‌تر به خصوص آنان که در خارج از ایران پرورش یافته‌اند فریدون رهنما را بخوبی شناسند و این وظیفه سینمای آزاد است برای شناساندن اندیشه‌های این روشنفکر راستین، سینماگر و شاعراندیشمند ایرانی به نسل جدید پیش‌قدم باشد.

هانری لانگوا مدیر آن وقت «سینماتک» پاریس و یکی از شخصیت‌ها و سینماشناسان به نام فرانسوی بعد از درگذشت رهنما دریک مصاحبه تلویزیونی گفت:

فیلم وانسان سازنده اش یکی هستند .

رهنما مظهر حکمت و خرد بود . او انسانی بود که هم فرهنگ دانشگاهی داشت و هم در عین حال حکیم روستایی بود . او منزوی هم بود . اما نه به دلیل این که ذاتا منزوی باشد بلکه به این جهت که او را منزوی کرده بودند . پروفیسور هانری کرین شرق شناس بزرگ فرانسوی به هنگام دومین نمایش «سیاوش در تخت جمشید» اولین فیلم سینمایی رهنما در پاریس گفت: بارنخستین که فیلمش را دیدم احساس شکفتی آمیخته به خلسه پیدا کردم . سال هاست به عنوان فیلسوف شرق شناس به کارهای ایران پرداخته ام . گاه در جستجوی جای پای چیزهایی که بوده و گاه در جستجوی یک جهان و نوع دریافت این جهان . جهانی که این جوان به خوبی در ژرفای وجودش داشته و دارد و دردم و به غریزه آزاد در خود و در فرهنگ ایرانی خود یافته و نیز نیروی بیان این جهان را در واقعیت تصویر پیدا کرده است .

فریدون رهنما دعوت برای چند گفتگو را نیز پذیرفت از میان آن ها حرف های نصیب نصیبی را با فریدون رهنما انتخاب و نقل می کنیم . نصیب از شیفتگان فریدون و راه و روش او در کار سینما بود و در قسمت پژوهش تلویزیون که زیر نظر فریدون رهنما اداره می شد فیلم می ساخت . نصیب از آغازگران سینمای تجربی ایران نیز بود . «مرگ یک قصه» و «چه هراسی دارد ظلمت روح» دو کار ماندگار او در زمینه سینمای تجربی با حمایت و پشتیبانی فریدون رهنما امکان ساخت یافت .

از دوست و همراهان ایرج زهری نیز خواستیم برای ویژه نامه فریدون رهنما ، مطلبی بنویسد . لطف کرد و پذیرفت و مطلبش را همراه با یادداشتی برایمان فرستاد بخشی از یادداشت کوتاه او را باهم می خوانیم « .. این هم مطلبی درباره ی فریدون رهنما . ممکنست به نظرت جهت دار و خصوصی باشد . خاصه اشاره من به فیلم های کیارستمی با وجود این لطف کن و مطلب را همینطور که فرستاده ام چاپ کن .»

ما که از سانسور به هر شکل و شیوه گریزانیم ، احترام به آزادی قلم را وظیفه خویش می دانیم . حتی اگر این یادداشت کوتاه هم نوشتار ایرج را همراهی نمی کرد ، در مفهوم نوشتار او دست نمی بردیم . بایادآوری این نکته اگر دوست عزیزمان ایرج زهری برای تفسیر حرف های عباس کیارستمی تنها به یک گفتگوی کوتاه تلویزیونی او توجه داشته ، ما در نامه ای که به عباس کیارستمی نوشتیم به مجموعه ای از حرف ها و نظرهایش با مطبوعات و رادیو تلویزیون استناد نموده بودیم . آن هم بعد از دو سال تأمل و تحمل . با پوزش از خوانندگان که در ویژه نامه فریدون رهنما نیز به ناچار به بحث پیرامون نظرهای کیارستمی کشانده شدیم ، برمی گردیم به موضوع اصلی مان و از ویژه نامه فریدون رهنما می گوئیم اضافه می کنیم ، صفحات محدود مجله ما این اجازه را نمی داد که در یک شماره آن گونه که شایسته است از فریدون رهنما سخن بگوئیم .

با این وعده که در فرصت های دیگر نیز به او و کارهایش خواهیم پرداخت ، یاد و نام فریدون را گرامی می داریم .

ب . ن

ایرج زهری

فریدون رهنما، هنرمند جاودانی

«پژوهشی ژرف و...» و فریدون رهنما شهریور ۱۳۴۹ که آرسی اوانسیان نمایشنامه‌ی «پژوهشی ژرف و سترگ و نو درسنگواره‌های دوره‌ی بیست و پنجم زمین شناسی ویا چهاردهم، فرقی نمی‌کند» نوشته‌ی عباس نعلبندیان را برای جشن هنر کارگردانی کرد، در دانشکده هنرهای دراماتیک به رکن الدین خسروی برخورددم. گفت: «ایرج بردار نقد تندی بر این نمایشنامه و کارگردانش بنویس، خیلی بده.» - من آن زمان نقدنویس تئاتر بودم - گفتم: «تا نمایشنامه را نخوانم و نمایش را نبینم نقد نخواهم نوشت.»

من کار نعلبندیان و آربی را، در دی‌ماه در تهران دیدم و خیلی هم خوشم آمد. باتشکر از فرهاد مجدآبادی کارگردان و نویسنده که دست حافظه‌ام را گرفت، نام چند نفر از بازیکنان آن نمایش را می‌آورم که از هنرپیشه‌های خوب تئاتر ما شدند: پرویز پورحسینی، شکوه نجم‌آبادی، فرخنده باور، سعید پورصمیمی، مهتاج نجومی، در اجرای شیراز: ناصررحمانی‌نژاد و در اجرای تهران: عباس معیری، نقاش و سه‌تار نواز.

چند شب بعد، در تالار رودکی دکتر پرویز ممنون را دیدم. آمد به خواهش که به جای او در برنامه‌ی تلویزیونی مهندس هوشنگ طاهری که این هفته بحث و گفتگو درباره‌ی «پژوهش» است، شرکت کنم. برنامه‌های هفتگی طاهری را هرازگاه دیده بودم. او مهندسی کشاورزی را یدک می‌کشید اما هنرمند بالذات و خود ساخته بود. در همه‌ی زمینه‌های هنر، بویژه در هنر فیلم چند کتاب و سناریو، از آن میان درباره و از فدریکو فلینی و اکیرا کوروساوا به فارسی برگردانده بود، آگاهی کلی برای اجرای چنین برنامه‌ای را داشت.

ممنون در دانشکده‌ی هنرهای زیبا تاریخ تئاتر درس می‌داد و همکار من در

نقد تئاتر بود. من او را تا آن تاریخ تنها از طریق دیدارهای تئاتری می‌شناختم. بعدها که بیشتر با او مانوس و مشحور شدم - سواد و حس و ذوق تئاتری‌اش به کنار - فهمیدم آنروز بی‌جهت نبود که مرا بجای خودش به تلویزیون فرستاد. او باهوش و محتاط و حسابگر بود. نمی‌خواست به خاطر موضوع حاد! و بحث روز محافل هنری، که اکثر هنرمندان، نه تنها خسروی و همکاران تئاتری، بلکه روزنامه‌نویسان به قول خودشان «متعهد»، با آن از در مخالفت وارد شده بودند، برای خودش دردسر درست کند.

نقد هنر و طاهری

در برنامه‌ی تلویزیونی «نقد هنر» طاهری میان من و محمدعلی سپانلوی شاعر که فکر می‌کنم در هفته‌نامه‌ی «فردوسی» که عباس پهلوان می‌گرداند، به اصطلاح روزنامه‌نویس‌های آنروز پنبه‌ی نمایشنامه و کارگردان را زده بود، برسر «پژوهشی ژرف...» بحث و جدل افتاد.

سپانلو می‌کوشید نمایشنامه را بی‌محتوا و کارگردان را فرمالیست معرفی کند. من نمایشنامه را خوانده و دوبار اجرای آنرا دیده بودم. به زعم من عباس نعلبندیان در این نمایشنامه نه آدم‌های ملموس و شناس، بلکه ارواح را از عصر سنگواره‌ها احضار کرده بود! ارواحی که در قالب هنرپیشگان جسم و جان پیدا کرده، دنبال زبانی مشترک می‌گشتند. نعلبندیان چندجا هم به لودویک زامنهوف، چشم‌پزشک لهستانی (1859-1917) Ludwik Zamenhof و مخترع زبان اسپرانتو Esperanto مستقیم و غیرمستقیم اشاره کرده بود.

آربی اوانسیان نه تنها کارگردان که طراح صحنه و لباس نیز بود. این که طراحی این نمایش فوق‌العاده بود، نیازی به گفتن ندارم که مخالفان اوانسیان هم در این مقوله با من هم‌زبان بودند. توجه خاص اوانسیان به خلق فضای تئاتری و طرح صحنه‌ای فراسوی تئاتر قراردادی و راحت الهضم و واقعیت‌آشنای همگان بود که باعث شد تهمت بیگانگی و فرمالیستی به او ببندند.

اما چرا بیشتر همکاران تئاتری در مقابل بیشتر کارهای اوانسیان جبهه می‌گرفتند؟

درفضای خفقانی کشور ما بیشتر هنرمندان تعهد سیاسی خود را در مبارزه با دیکتاتوری، که چه خوب، متأسفانه نه با ریشه‌های آن درهمه‌ی سطوح، از خانه و خانواده گرفته تا مدرسه و اداره؛ نه با استبداد در مغزها و دلها، بلکه در زبان، در سطوح ظاهری، رویه‌ی عریان و آشکار استبداد را، می‌دیدند. در واقع آنها به دام سانسور افتاده بودند، چون تنها به سانسور می‌اندیشدند. همه ما بارها و بارها حکایت «جوی آب و سنگ» را در گلستان سعدی خوانده‌ایم. شگفتا که توجه

نداریم که هر نوع سنگ سانسوری را می‌توان دور زد و پشت سر گذاشت.

از عباس کیارستمی، دریک مصاحبه تلویزیونی، در آلمان پرسیده بودند که آیا سانسور در ایران سد راه خلاقیت هنری او نمی‌شود، پاسخ منفی داده بود. بسیاری از هنرمندان و ناقدان متعهد، بویژه آنها که به دلیل فضای بسته‌ی هنری ایران جلای وطن کرده‌اند، از وی بخاطر این جواب ایراد گرفته بودند. من «خانه‌ی دوست کجاست؟» و «زیر درختان زیتون» آخرین فیلم فوق‌العاده‌ی او را دیده‌ام. در «خانه‌ی دوست...» آیا کیارستمی از یکسو تصویر رسایی از فضای اختناق مدرسه و از سوی دیگر محبت و همبستگی میان بچه‌ها را که تنها راه‌هایی در مقابل استبداد معلم است نشان نمی‌دهد؟ در «زیر درختان زیتون» از «درد وصل، از عشق» حرف نمی‌زند، دقیقا از مساله‌ای که دیکتاتورها بیش از همه وحشت دارند نمی‌گوید؟

مشکل ما اینست که در آینده‌ی دشمن نگاه بسته‌ایم، حقیقت را با چشم دشمن می‌بینیم. پشت حرف‌ها را باید شنید، پشت کارها را باید دید! کیارستمی بی‌اجبار، بی‌سفارش کار خود را می‌کند، که هنرش سیاسی هم هست. جز این نبود آرسی اوانسیان که به سیاست و استبداد از دیدگاه همه‌جانبه: آئینی، تاریخی، اجتماعی و اینهمه در قالب هنری نگاه می‌کرد و به همان اندازه، بل بیشتر، به تعهد پای‌بند بود که متعدد هنرمندان دگر. برای نمونه وقتی «کالیگولا»ی آلبر کامو ترجمه‌ی خانم شورانگیز فرخ، را در تئاتر شهر روی صحنه آورد، که نمایشی است ضد دیکتاتوری، نقش کالیگولا را میان دو هنرپیشه تقسیم کرد. او با این کار شخصیت دوگانه و ازهم گسیخته‌ی کالیگولا و همه‌ی دیکتاتورها: «تنهایی و اوج مرگ آفرین شان» را به درخشانترین شکل خود نشان داد.

برگردیم به برنامه‌ی «نقد و پژوهش». در برنامه‌ی تلویزیونی آن شب سپانلو و من، در فضایی متنافر دو آفریده، یکی در یمین و یکی در یسار، حرف‌هامان را، توپ فوتبال‌وار، به طرف هم پرتاب کردیم و هیچ گل نزدیم!

وقتی ضبط تمام شد، آقایی که حضورش را کنار فیلمبرداران درنیافته بودم، به طرفم آمد و با شور و شعف گفت: «آقا، شما کجائید؟ ما مدتهاست که داریم دنبالتون می‌گردیم؟» گفتم: «من یک فانوس پت‌پتی هستم و یک گوشه افتاده‌ام، هرکی بخواد می‌تونه از نور کم استفاده بکنه یا نکنه.» گفت: «نه، خیر، شما فانوس نیستید، خورشیدید!» حرفش را به شوخی پذیرفتم و مشتاق شدم بدانم کیست. گفت: «من فریدون رهنما هستم و شما باید حتما بیاین و باما همکاری کنین.» به این ترتیب افتخار آشنایی و همکاری با او را پیدا کردم و عضو شورای نمایش شدم.

فریدون رهنما، هنرمند جاودان

فریدون رهنمای شاعر، ایران‌شناس و فیلمساز، دوره‌ی دبیرستان و آکادمی سینما را در فرانسه گذرانیده بود. از اعتبار کتاب اشعارش که به زبان فرانسوی سروده، در کتابی با عنوان «رهایی» (نجات؟) «Deliverance» بیرون داده بود، همین اشاره بس که شاعر بزرگ فرانسه پل الوار Paul Eluard, 1895-1952 بر آن تقریظ نوشته بود. درباره فیلم‌های او که جای ویژه‌ای در فرهنگ سینمایی ایران و جهان دارد سخن بسیارست. من شاهد دو فیلم او بودم: «سیاوش در تخت جمشید» و «پسر ایران از مادرش بی‌اطلاع است»

در آغاز ورود به ایران رهنما مدتی در کتابخانه‌ی مجلس به کتابداری و پژوهش در فرهنگ ایرانزمین مشغول بود ولی گویا آنجا را محیط مرده‌ای یافته بود. دوستی از قول او می‌گفت: «چیزی نمونه‌ی بود که خودم هم به یکی از کتابهای خاک‌خورده و مرده تبدیل بشوم!» جوش و خروش او تاب تحمل بندها و دیوارها را نداشت. از آنجا به وزارت فرهنگ و هنر رفت. آنجا مجله‌ی «فیلم و زندگی» را منتشر کرد. در این دفتر، برای نخستین بار در ایران نقد هنری و خاصه نقد فیلم را به‌طور علمی مطرح کرد. اما در آن وزارت هم نتوانست ماندگار شود. چراکه با داعیان هنر کم‌مایه و ساده‌جو سبب سازش نداشت.

گروه پژوهش

وقتی تلویزیون ملی ایران پا گرفت فریدون رهنما راهی تازه و بنیادی را با اندیشه‌ای تازه آغاز کرد: «گروه پژوهش» را پژوهش در همه‌ی زمینه‌های فرهنگ و هنر ایران بوجود آورد. استادان تاریخ و ادب را چون دکتر بهرام فره‌وشی، دکتر باستانی پاریزی، موسیقیدانانی چون فوزیه مجد را به همفکری و همکاری دعوت کرد؛ چندی چندین فیلمبردار و کارگردان و شاعر و نویسنده و خبرنگار و عکاس جوان را گرد آورد، تشویقشان کرد، یاری‌شان داد. اگر لازم می‌دانست ساعتها و روزها وقت خود را صرف آموزش آنها می‌کرد، تا دنبال ریشه‌های خود بگردند، کشف کنند، ثبت کنند، معرفی کنند. بسیاری از فیلمسازان و پژوهشگران امروز - امیدوارم، بویژه آنها که هنوز در ایران عزیز و خونبارند، دل زنده باشند - از شاگردان مکتب رهنمایند.

رضاسیدحسینی می‌گفت: «روزی برای بحث و گفتگو درباره موضوعی که خود او خواسته بود به پژوهش رفتم. تا از در وارد شدم کتاب شعری را که شاعر جوانی چاپ کرده بود از روی میز برداشتم و گفتم: «آقا معرکه است!» بقیه وقت به صحبت درباره‌ی شاعر جوان گذشت و موضوع اصلی فراموش شد.»

احمد شاملو در مقدمه‌ای که بر مجموعه‌ی سروده‌های شاعران غرب نوشته است، از رهنما یاد می‌کند که شاعرانی چون لورکا، الوار، مایاکوفسکی، الیوت، بودلر، و رمبو را، که تا آن روز در ایران ناشناخته یا کم شناخته بودند، معرفی کرد.

رهنما نخستین هنرمند آزاده‌ای بود که در ایران برای اولین بار مسابقه‌ی شعر برگزار کرد. منوچهر آتشی از شمار شاعران جوانی بود که وی او را شناسانید.

رهنما در تئاتر هم به کار بنیادی اعتقاد داشت. در گروه پژوهش «شورای نمایش» را پایه گذاشت، که آربی اوانسیان، داوود رشیدی، عظمت زانتي و بعدها این نویسنده نیز در آن عضو بودیم. هرگاه نمایشنامه یا نمایشی که در حال اجرا بود برای ضبط در تلویزیون پیشنهاد می‌شد، حتی اگر خودش کاری را خوانده یا دیده و پسندیده بود، به شور و انتخاب اعضا می‌گذاشت و برای ضبط و پخش نمایشنامه‌ها یک تنه به جنگ محافظه‌کاران و سانسورچیان تلویزیون می‌رفت، چنانکه با شهادت شخصا مسئولیت پخش نمایشنامه‌ی «دیکته»ی غلامحسین ساعدی، به کارگردانی داوود رشیدی، را به عهده گرفت. کاری که به احضار و استیضاح مهندس رضاقطبی، مدیرعامل تلویزیون در مجلس شورای اسلامی کشید. با همان قدرت و محبت پشتیبان برنامه‌ی هفتگی من با عنوان «تازه‌هایی از رویدادهای تئاتری جهان» بود که در آن به مصداق

«خوشر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران» مولانا،

هر چه با دل تنگ از شدائد خود کامگان ایران می‌دیدم، به زبان تصویر و خبر تئاتر در جهان آزاد نشان می‌دادم. رهنما معتقد بود که جهان مدیون فرهنگ ایران است و ایران همانگونه که دیروز پلی میان مشرق و غرب بوده، باید امروز هم جز این نباشد. با این نیاز بود که با بیژن صفاری، آوانسیان «کارگاه نمایش» را پایه گذاشت و در برپایی «جشن هنرشیراز-تخت جمشید» هم اندیش و همراه شد.

پسر ایران از مادرش بی اطلاع است

رهنما در این فیلم از جوانی روایت می‌کند که آمده است تاریشه‌های زمینی و آسمانی ما را نشانمان بدهد. جوان می‌گوید مسائل اساسی ما و جهان، در طی قرن‌ها هنوز بی‌پاسخ مانده است. در عهد اشکانیان ایران میان شرق و غرب بود، می‌بایست به تفکر بنشیند و راه درست، راه خود را انتخاب کند. او با آگاهی ژرفی که به دو فرهنگ دارد، براین سراسر است که از مرزهای قراردادی شرق و غرب بگذرد تا به نفس آدمی برسد. باندیشه‌ای چنین، نمایشنامه‌ای نوشته است براساس داستانی از دیروز ایران برای ایران امروز.

در این نمایشنامه آقایی هست به اصطلاح روشنفکر که مدیر ست و مسئول در رد و قبول کار مختار (در فیلم رهنما این نقش را راقم این سطور بازی می‌کرد). این آدم که تمام عمر قالبی و مصرفی فکر کرده به جوان نویسنده می‌گوید: «قهرمان نمایشنامه‌ی شما قهرمان نیست، چون تزلزل دارد. نمایشنامه‌تان را بدهید به ما، کارتان نباشد، ما خودمان درستش می‌کنیم.»

این حضرت رئیس نمی‌داند که مردم اهل اندیشه همیشه در تردیدند.

(تا یقین بر تو چهره بنماید شک کن اندر حقیقت هر چیز «سنائی»)

یقین اندیشه‌ی علمی نیست. قهرمان واقعی تردید دارد. تردید او در انتخاب راه، در طریق نیل به حقیقت است. فریدون رهنما یک روشنفکر واقعی بود که هیچ راهی را یگانه و کامل و بسته نمی‌دانست. به قول یکی از دوستانش: فریدون همیشه با «اما» زندگی می‌کرد. ولی «اما»ی او گشاینده‌ی راه برای فکر تازه و کار تازه بود.

در فیلم «پسرایران...» یک فرستاده‌ی رومی به شهزاده‌ی اشکانی پیشنهاد می‌کند که به روم بیاید، که آنجا او را قدر شناسند و صدر نشانند. شهزاد نمی‌پذیرد. به فکر مادر، مادر زمین است، امید او مردمند، بیدارشان باید، هشیارشان باید کرد.

در فیلم سکانسی هست که تصویرهای بسیار از بناهای تاریخی: خراب، دورافتاده، تحقیرشده، فراموش‌شده، کوه‌و کمر و دشت و کویرمرز و بوم مارا نشان می‌دهد. امکان ندارد کسی، صاحب‌دلی این سکانس را ببیند و بغض‌گلویش را نگیرد. این خاک تنها گوش و چشم بیدار می‌طلبد، عاشقی باید که به همزبانی گویر و صحرا نشیند.

اما مشکل جوان در فیلم - در زندگی - تنها تاجران هنر نیست، با هنرپیشه‌ها هم گرفتاری دارد: به تئاتر عاشق نیستند، کتاب نمی‌خوانند، از تاریخ خود بی‌خبر و بدتر: از آن بریده‌اند؛ حرف‌های جوان را که از آتش فشان مغز و دل او می‌جهد به خیالبافی و دانایی او را به جنون تعبیر می‌کنند.

این فیلم شخصی‌ترین، خصوصی‌ترین اثر فریدون رهنما بود. باهمه‌ی دیوارهای عیان و نهان که فریدون رهنما را دور گرفته بود و رنجش می‌داد، بدبین نبود. همچون شاهزاده‌ی اشکانی‌اش، فریادمی‌کشید، قهرمی‌کرد، اما با تمام وجود خوشبین بود. نقش اول فیلم «پسرایران...» سرانجام برهمه‌ی مشکل‌ها پیروز می‌شود و نمایش خود را روی صحنه می‌آورد. رهنما هم این فیلم فوق‌العاده را باهمه سنگ‌ها که سرراهش گذاشتند به پایان برد.

این سخن رهنماست: «فرهنگ مشعلی است که دست به دست می‌گردد. تاریکی همیشه بوده و هست. این پرهیزناپذیر است. اما داستان هرگز به تاریکی پایان نیافته است و نیز هرگز به روشنی، طبیعی ست که مرگ نیز انکارناپذیرست، اما گویی سرانجام آنچه به میان می‌آید «زایش» است.»

روح رفته

گفت و گفت و گفت

گفتی در زار دیرین

گفت

گفتی و گفتی

گفتی گفتی

همی گفت همی گفت

تا وقتی که

باز رفتی از زار دیرین بیپناه روزی گفتی :

گفتی !

پنهان

گفتگوی فریدون رهنما و نصیب نصیبی

واقعیت ویژه‌ای را می‌بینید و واقعیت گرایی ویژه خود را دارید .

به هر حال پاسخ‌هایی می‌خواهم که این مسائل را برایم روشن سازد ، و همچنین در آن فیلم با فضاهای آبستره بسیار برخورد کردم ، که این فهم به گمانم قابل طرح است .

*رهنما - شاید شما از نخستین کسانی هستید که این موضوع را به میان می‌آورید و من گمان می‌کنم بسیار مهم است . نه تنها درباره پیوند میان کارهای هنری یا فرهنگی هرکس دیگر چه در جهت منفی چه در جهت مثبت . ببینید : هنر ، بی‌گمان یک راه جویی مداوم است ، و درباره زندگی هنری هرکس می‌توان مسیری راجست و یافت . الان مدتی است ناقدان برآنند که مجموعه کارهای یک هنرگر را بسنجند ، نه یک یادوکار او را . پس همانطور که گفتید ، بی‌گمان همه چیز از این رساله واقعیت‌گرایی آغاز تواند شد . پیش چشم هنوز انگار دیروز است . من در آن هنگام سینما را در میان هنرها می‌جستم ، کاری که امروز نیز می‌کنم ، نه جای دیگر . دورانی بود که گرماگرم بحث‌های گوناگون در باره تجدید حیات سینما ، دوران رفتن به سینماخانه یا سینماتک بود . و بحث ، بحث ، بحث . این رساله حاصل آن دوران است . و همانگونه که

*نصیب نصیبی - شما در رساله اتان درباره واقعیت چنین گفته‌اید : واقعیت جدا از هرگونه پیوند با ما ، هرگز پایدار ، مطلق وابدی نیست . هرگز نمی‌توان آنرا جاودانه به‌چنگ آورد . واقعیت گریزان ، پیچیده و گنگ است . واز بودنی های دیگر جدا نیست ، با گذشته پیوسته است و نیز با آینده . من فیلم کوتاه تخت جمشید را در اولین شب نمایش آن در کانون فیلم مشاهده کردم که سالها از آن شب گذشته است . در آن زمان من تازه شروع به کار سینما کرده بودم . آن فیلم سلیقه مرا در جهت دیگری از سینما رهنمون شد . ویژگی‌هایی در آن فیلم بود که بعدها که من رساله واقعیت‌گرایی فیلم را خواندم ، متوجه شدم این کتاب و فیلم تخت جمشید عجیب بهم بستگی دارند . یعنی فیلم تخت جمشید دنباله کتاب واقعیت‌گرایی فیلم است . در آنجا شما مسائل را با دیدی فلسفی و عرفانی نگاه کرده بودید . در این فیلم توانایی‌های سینما بخوبی حس می‌شد . تا آنجا که بیاد دارم - چون متاسفانه بعدها هر چه کردم موفق بدیدن این فیلم نشدم - در عمق نما چیز دیگری در جریان بود . در عمق ، باواقعیت‌هایی روبرو بودیم که تاریخ در ارائه آن به ما کمی خست کرده است . در فیلم تخت جمشید بخوبی حس می‌شد که شما

دست‌وپاگیر است. باری، با واگذاری مقداری فیلم خام و همکاری فنی شخصی که آمده بود برای دانشگاههای آنجا فیلمی تهیه کند، تخت جمشید را ساختم. فیلم کوتاه تخت جمشید که در هنگام معرفی آن عنوان سیاه‌مشق را برآن گذاشتم و با آنکه در مدت سه یا چهار روز ساخته شد و ناگزیر شدم - به علت از میان رفتن نسخه تدوین‌شده و نداشتن هزینه برای چاپ مجدد

در سرآغاز آن نوشته‌ام، پس از گذشت این همه سال، موردهای بسیار نمی‌بینم که بخوادم امروز تغییر دهم. اینست آنگونه که من سینما را یافتم. در میان سنگ‌ریزه‌ها، در میان کوره‌راه‌ها. اما برسیم به فیلم کوتاه تخت جمشید. آن نیز داستانی دارد که بارها گفته‌ام و خود می‌دانید. این‌جا یک تذکر لازم است که بعد از نوشتن این رساله به تهران آمدم و پیوسته درصدد



پزیتیف - مستقیماً تدوین را با خود نگاتیف انجام دهم، از آن راضی هستم.

به نظر می‌آید که مسئله یا مسئله‌هایی که در فیلم کوتاه تخت جمشید به میان آمده بود، همان مسائل در فیلم سیاوش، امروز برای عده بسیار بیشتری مطرح شده است. و من برآستی بسیار خوشحالم. کافی است که به برخی از آثار این چند سال اخیر - به‌ویژه به

ساختن فیلم بودم.

در آن هنگام هنر سینما از امروز نیز ناشناخته‌تر بود و نیز منحرف‌تر. و با آنکه به‌من پیشنهادهایی برای ساختن فیلم شد، ترجیح دادم بروم و در یک کتابخانه کتابدار شوم. در ضمن خود شما با تجربه‌های اخیری که داشته‌اید شاید دیگر بخوبی دریافته‌اید که مسئله مالی تاچه اندازه در کار ساختن فیلم

که بی‌این چشم انداز یا دورنما، اندیشه آینده یک هنر گرچه تنگ و محدود و فرعی جلوه می‌کند. پس صدای نی چوپان است در پایان فیلم کوتاه تخت جمشید با عبور گوسفندان و یک پرنده که روی انعکاس ستونهای تخت جمشید باید جست و خیز کند. یا رفتن سیاوش است به بالای تپه در فیلم سیاوش در تخت جمشید و تصویر گیاه سیاوش یا پرسیاوش در آخرین نمای همین فیلم.

*نصیبی - شما به نوعی کاملاً ماهرانه در آن فیلم در واقعیت هایی که گفته شد - یا شاید امروز به شکل واقعیت در آمده - دست برده‌اید و آنها را با دیدی دیگر که بیشتر به «من» نزدیکتر بود برگردانده‌اید.

* رهنما - آن واقعیت جدا از من، یک واقعیت قراردادیست و این شکست طبیعت‌گرایی یا ناتورالیسم قرن نوزدهم بود. در همان رساله که می‌گویید به این قضیه اشاره شده است. همیشه به هر حال شخصی هست که از واقعیت خبر می‌دهد. و حتی عکس نیز یک عکاس دارد. پس مسئله آن نیست که ما به اصطلاح منشی واقعیت بشویم و صورت جلسه از واقعیت درست کنیم. از همین روست که امروز دست‌بردن در واقعیت را کسی نه تنها جرم نمی‌داند، بلکه چه بسا ممکن است حتی صداقت هم بداند. البته همیشه مساله آن خواهد بود که چگونه در آن دست ببریم. در اینجا نظریه‌ها گوناگون است. من احساس می‌کنم که باید به آن نظریه در

آثاری که در جشنواره شیراز نمایش داده شد - بیندیشیم. این پرهیزناپذیر است. ویرانه تخت جمشید - همان گونه که در هنگام ساختن آن گفتم - فقط یک ویرانه نیست، جایگاه تفکر است. تخت جمشید ممکن است شهری باشد ویران در هزارسال دیگر. یا یک پایتخت مثل پاریس، لندن، برلن یا نیویورک. و اینست آنچه مرا به ساختن فیلم واداشت. نیز ارتباط با تاریخ. اینکه همه چیز سرانجام تاریخی می‌شود. ما همیشه امروزی هستیم و دیروزی. مرز میان دیروز و امروز فقط فرضی است. شمشیری که به تن یک سرباز هخامنشی یا اشکانی فرورفته است فرق بسیاری با گلوله ای که به تن یک فرانسوی یا آلمانی فرورفته ندارد. هردو از پای درآمده‌اند. این کلیات نیست. این واقعیت است.

پس ویرانه در کار است، که همانگونه که گفتم مارا به تامل وامی‌دارد. در فیلم کوتاه تخت جمشید، ویرانه‌یی بیرونی به شکل ستون و در سیاوش به شکل درونی‌تر. اما این ویرانه‌ها به کارت پستال بدل می‌شوند. به جایگاه های جهانگردی. و این کلیات نیست. حتی رومنوژولیت، فرهاد و شیرین، تریستان و ایزولده نیز وسیله جهانگردی می‌شوند. یا بهتر بگوییم، وسیله مصرف. و این نه بداست نه خوب. این، اینست. اما آنجا که به گفته‌ی شما چشم‌اندازی باید باشد یا هست، باید بگوییم و اقرارکنم که من به هر حال از آن نتوانم گریخت. و تصور کردم و می‌کنم

* رهنما - مساله اسطوره را یک بار دیگر در مصاحبه‌یی با کریم امامی به میان آوردم، به‌ویژه برای ما ایرانیان .. ما با همه‌کوششی که برای قرن بیستمی شدن و پذیرش جهان صنعتی داریم، باز بازیرنای اسطوره‌یی خود زندگی می‌کنیم. البته شاید روزبه‌روز جهان واقعیت در این ساختمان اسطوره‌یی ما بیشتر رخنه می‌کند. با اینهمه نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. من در اینجا حرف‌های یونگ رانمی‌خواهم به‌میان آورم که برای اسطوره معنای گسترده‌تری قائل است. اما به‌هرحال جهان اسطوره‌ای جزئی است از ضمیر ما و اندیشه‌ما. در این فیلم نه با جهان اسطوره‌یی بلکه با نوعی تحلیل تاریخی با دریافت تاریخ گونه روبرو هستیم، که خودبه‌خود حالت اسطوره به‌خود می‌گیرد. بدان آنست که یک شخصیت تاریخی را ما به‌شکل یک حالت روانی زمان حال یا آینده در آوریم. آن‌گاه دیگر این شخصیت تاریخی از حالت تاریخی بیرون می‌آید و به یک دریافت گسترده می‌انجامد. اسطوره در این فیلم به این شکل جلوه می‌کند. اما عشق .. خود می‌دانید که من آنرا مهم می‌دانم و بیاد دارید که درباره آن در گفت و گوی پیشینمان صحبت کردیم. عشق یا شناسایی عاشقانه، پایه یک گونه پذیرش شخص دیگر است. مرحله‌یی در بیرون آمدن از خویش است. در این فیلم قضیه بازهم بغرنج‌تر می‌شود. قضیه به این صورت درمی‌آید که درد از ناپایداری‌ها نیست. درد از آنست که دوتن، چون همیشه همه چیز باز می‌گردد به دوتن، که می

هنرشناسی نزدیک شویم که حتی به الهام، یعنی انگیزه آفرینش هنری، از خود آن آفرینش بیشتر اهمیت می‌گذارد. یعنی جهت عکس نظریه‌یی که آفرینش یا اثر پایان یافته را ماخذ می‌داند. من نمی‌خواهم در اینجا وارد این بحث بشوم. بخصوص که سنجش الهام یا انگیزه آفرینش بسیار مشکل است و هنرشناسی را به ورطه‌های ناشناخته می‌کشاند. به‌هرحال آنچه به‌خود من مربوط است آنست، که من همیشه معتقدم چیزی را بیان کنم، که تا آنجا که ممکن است شناخته‌باشم و تجربه کرده‌باشم. به بیانی دیگر شاید واقعی‌ترین چیزها را شخصی‌ترین چیزها بدانم. و براستی همیشه این پرسش به میان می‌آید. چراکسانی هستند که میل دارند از چیزهایی سخن بگویند که هیچ یا بسیار کم می‌شناسند.

* نصیبی - در سیاوش در تخت‌جمشید با اسطوره واقعیت، با گذشته و آینده و حال بسیار برخورد داشتیم. در واقعیت‌گرایی فیلم، واقعیت، با گذشته پیوسته است و نیز با آینده ... در فیلم پسر ایران ... (۱) آیا برخوردی بین اسطوره و واقعیت هست؟ یا ستیزی بین یک عشق عظیم و عشق سودابه به سیاوش - و یک عشق بی‌آلایش - عشق فرنگیس و سیاوش - وجود دارد یا باز عشق را آنچنان ماهرانه نقاشی کرده‌اید که در «سیاوش در تخت‌جمشید» دیدیم؟ می‌دانم که با زرنگی تمام از پاسخ به نوع‌های گوناگون فرار خواهید کرد.

خواهند زندگی کنند، زندگی را بیابند و بشناسند و در واقع پایدگی عشق با ناپایدگی آن همزاد است. در این فیلم این مساله مطرح است - اما باز بی‌آه و ناله فریاد و دعوا و همه‌گونه جنبه نمایشی.

عشق از میان نمی‌رود. عشق عمر می‌کند. عشق به همان گونه که گسترش می‌یابد، پیچیده‌تر می‌شود. یعنی شاید از مرزهای خود در می‌گذرد.

* نصیبی - در «سیاوش در تخت جمشید» از محیط استفاده بسیار شده بود. من این چنین برداشت داشتم که شما خواسته بودید ویرانی و سازندگی تخت جمشید را به درون آدمها منتقل نمایید. هرآدمی در وجودش سازندگی و ویرانی را در کنار هم و باهم دارد و می‌داند که تخت جمشید را روزی عظمتی بوده‌است. در «پسرایان...» آیا فضاهایی از گذشته و تاریخ خواهیم دید؟ آیا این فیلم یک نوسازی تاریخی است؟

* رهنما - آری در این فیلم نیز تاریخ به میان می‌آید. این از وسوسه‌هایم است. چه می‌توان کرد؟ هرکس وسوسه خود را دارد. همانگونه که گفتم شاید از آنرو که تاریخ به چشم من آن مفهوم گردگرفته را که دیگران به آن می‌دهند، ندارد. مثلا می‌گویند به من چه که جلال‌الدین خوارزمشاه چه کرده است. شاید فکر می‌کنند که او با آنان ربطی ندارد. یا به من چه که

جابرین حیان کشفها کرده‌است؟ کرده که کرده، امروز را دریابیم. یک‌نوع امروزگرایی یا کنون‌گرایی باب شده‌است که از یک دریافت شتاب‌زده اجتماعی سرچشمه می‌گیرد و در واقع گریزی است در برابر دانش. نمی‌دانم این را برای شما در پیش گفته‌ام یا نه که روزی دخترخانمی پس از سخنرانی یک استاد تاریخ در خیابان به او ملحق شد و از او پرسید: آقا تاریخ اصلا به چه درد می‌خورد؟ استاد پاسخی داد که من به همه کاهلان آسان‌گیر امروز باز می‌گویم. گفت: خانم فکر کنید که دچار بیماری فراموشی بشوید. در آن حالت از این خیابان می‌گذرید. همه جهت‌ها، که امروز به علت آشنایی شما با این خیابان روشن است از دست می‌رود و شما چپ و راست و بالا و پایین، یعنی جهت‌های خود را به کلی از دست می‌دهید. تاریخ، خانم، یک‌نوع جهت‌یابی است.... وقتی ندانید که بوده‌اید، نیاکانتان چه کرده‌اند، کجا هستید، استخوان‌بندی وجودتان از چه ساخته شده است، چه توانید کرد؟ چه توانیم کرد؟ برسیم به فیلم کنونیم: تاریخ را می‌بینید، اما همیشه از دید یک نفر که می‌خواهد آن را بازشناسد. همانگونه که در سیاوش پنج نفر این کار را کردند. او می‌کاود. می‌خواهد بکاود. چه می‌یابد؟ باید فیلم را ببینید. من فکر می‌کنم سرانجام شاید خود را می‌یابد و زندگی را. همانگونه که پنج تن در فیلم سیاوش سرانجام خود را یافتند. به هر حال باز فضاهایی از گذشته خواهید یافت اما نه به آن گونه

تحمل روزانه. اینکه ما با همه چیز درگیر هستیم. هرروز، هر ساعت، با اندیشه‌های خود، اندیشه‌های دیگران. و در این میان، جستجوی مفهوم خوشبختی، پرهیزناپذیری مسئله پول و خیلی چیزهای دیگر. همانگونه که گفتم در این درگیری‌ها خونی ریخته نمی‌شود، چون شاید به گمان من سروصداهای بسیار همیشه نمایشی است. همیشه

که در سیاوش دیدید. این فضاها جزئی است از فعل و انفعال درون یک شخص. نیز جزئی از کار پیوند یا مونتاژ. یعنی پیوند رویدادها و اندیشه‌ها. اگر ویرانگی به میان می‌آید. که همیشه برایم مطرح بوده است. در همین زندگی است که داریم، یعنی نوعی به عایق‌های شیشه‌ای کوفتن و بی‌خون



حالت سیرک دارد و من گمان می‌کنم سخت‌ترین چیزها در غیرنمایشی‌ترین چیزها می‌گذرد. شاید این سینمایی است که می‌پسندم. و از این رو سخت شرقی هستم.

* نصیبی - حرکت دوربین
فیلمبرداری زبان ویژه خود را دارد.
یعنی می‌تواند چیزی را از چیز دیگر

شدن. که البته در سیاوش هم به نوعی وجود داشت اما شاید فاصله دارتر. اینجا شما خود را میان آدمیان امروزی می‌یابید و می‌بینید که از دعوا خونی نمی‌ریزد. همانگونه که در پایان فیلم سیاوش، ما باز سیاوش را. که دیده بودیم سربریده بودند. از نو می‌بینیم که به بالای تپه می‌رود. در همه این فیلم کنونیم چنین حالتی هست، یعنی این

جدا کند، می تواند به آرامی گردش کند... در اینجا مقیاس ها و قانون های ریاضی به میان می آید که مربوط به درازا و پهنا و ژرفا و زمان است و می توان آن را به دقت به کار برد... درست آن چه در تخت جمشید و سیاوش دیدیم. در تخت جمشید، ویران شدن کاخ ها (با حرکت دورین) و در سیاوش مثلا نمایی که با حرکت های سریع دورین از ته ستون ها، تا انتهای ستون ها و بعد آسمان. با این حرکت ها بود که سازندگی به من القاء شد.

* رهنما - دورین جمع می کند، تفکیک می کند و این زبان سینما است. شاید همان گونه که گفتیم کار دورین در این فیلم ساده تر است. همانگونه که در سیاوش دیدید، من از شکل های قراردادی زبان سینما دوری می جویم. سینمایی که آسان ساخته می شود اما ازیبانی که من می جویم، سخت دور است. هیجان انگیزی آسان البته اغلب به سود مالی می انجامد و نیز به اقبال عام، اما از هدف من به دور است، زیرا همیشه خطر تخدیر را دارد. سینمایی که دوست دارم، سینمایی است که هدف عالی تری برای خود جستجو می کند. گروهی در این جا یا حتی در جاهای دیگر جهان حق دارند به چنین سینمایی بخندند یا آنرا ریشخند کنند، چون از سینما انتظاری دیگر دارند. اما هم اکنون چنین سینمایی راه خود را بخوبی می پیماید. ریشخند کنان دیروز کنجکاوان امروز سینما شده اند. به هر حال به اینان کمتر اعتناء کنید،

چون طبیعی است که وجود داشته باشند. از همه مهمتر آنست که سازندگان بسازند و وقت خود را با جدال با اینان تلف نکنند. می دانم که خواهید گفت خطرناکند و دارودسته دارند و چه و چه، و می پذیرم که گاه باید با یکی دو جمله وضعیتشان را روشن کرد اما به گفته یکی از دوستانم نباید به اینان افتخار کشمکش داد. چون سازنده دلش برای مردمان می سوزد و برخی در این میان فقط می خواهند به شهرت برسند. چنانچه رسیده اند. به مصداق شعری که می دانید، کمتر باید به عوعوی سگان اندیشید تا به نورفشانی ماه...

* نصیبی - افسوس که وقت شما کم است و سوال های من بسیار و می بینم بسیاری از سوال ها مانده است. از سال های بسیار دور به یاد دارم که شما همیشه پشتیبان سازندگان جوان بودید. در این میان سازندگان تنها سینماگران نبودند بلکه نیز شاعران و نقاشان و تاتریان و دیگران. نمی خواهم وارد این بحث شوم که پاسخ این پشتیبانی ها چگونه داده شده و تا چه حد حرمت نگاه داشتند. مهم آنست که اگر صدساله هم شوید باز جوان می اندیشید و جوان را پذیرا هستید.

روزی که ما سخن از سینمای دیگر و تجربی می گفتیم، سعی ها بر این بود که دیواری عظیم میان ما و سینمایی که دوست داریم بالا آورند و زمانی که دست به سازندگی زدیم و شوق و عشق این سینما را فیلم سیاوش در تخت جمشید

دیگر این به تنگ آمدن را امروزه بیان می‌کنند. هیچ هنرگر یا هنرمند راستینی نیست که تجربه نکرده باشد یا تجربه نکند یعنی دست از تجربه بردارد. البته گاه موفق و گاه ناموفق. روزی که دست از تجربه بردارد، هنرگر نیست فقط تقلید کننده است. ومن اعتقاد دارم لازم است کوشش کنیم هرچه بیشتر مرز میان تقلید و آفرینش آشکارتر شود. به ویژه در کشور ما که برغم قانون اخیر درباره حق مولف، باگستاخی شگفت‌انگیزی از اینجا و آنجا و از خود و بیگانه تقلید می‌کنند و بهتر است بگوییم می‌دزدند. حتی چندی پیش کسی که تحصیلاتی هم دارد آشکارا به من گفت که بدل‌هایی هست که از اصل بهتر است...

در همه ما به وجود آورد. باز آن روزها شاهد بودیم که شما با چه ایستادگی از فیلم‌های سینمای دیگر دفاع می‌کردید درحالی‌که بیشتر فحش می‌دادند. البته بیشتر آنها که فحش می‌دادند بعد از سال‌ها، ستایش کردند. باز به یاد دارم اولین جلسه سینمای آزاد را که در حدود ۵۰ نفر بودند. در میان این جمع محدود چهره‌ای بود که با حرارت و اشتیاق تشویق‌مان می‌کرد که ادامه بدهیم و نهراسیم. سینمای آزاد را این سخنان جرات بیشتری داد و بعدها مکرر در هر گفتگو از سینماگران هشت‌میلتری و سینمای تجربی حمایت کردید. فکر می‌کنم امروز هنگامی که می‌بینید مثلاً جوانی با پولی در حدود سیصد تومان فیلمی با ارزش ساخته، از حمایتی که کردید خرسند می‌شوید.

* رهنما - این حمایت‌ها شاید به نظر شما گفتنی باشد. اما به گمان من فقط یک واکنش طبیعی است. حتی می‌خواهم بگویم یک وظیفه ابتدائی. این کمابیش مثل آنست که در برابر تان چند تن ناگهان یک کودک را بزنند و شما هیچ‌گونه واکنشی نداشته باشید.

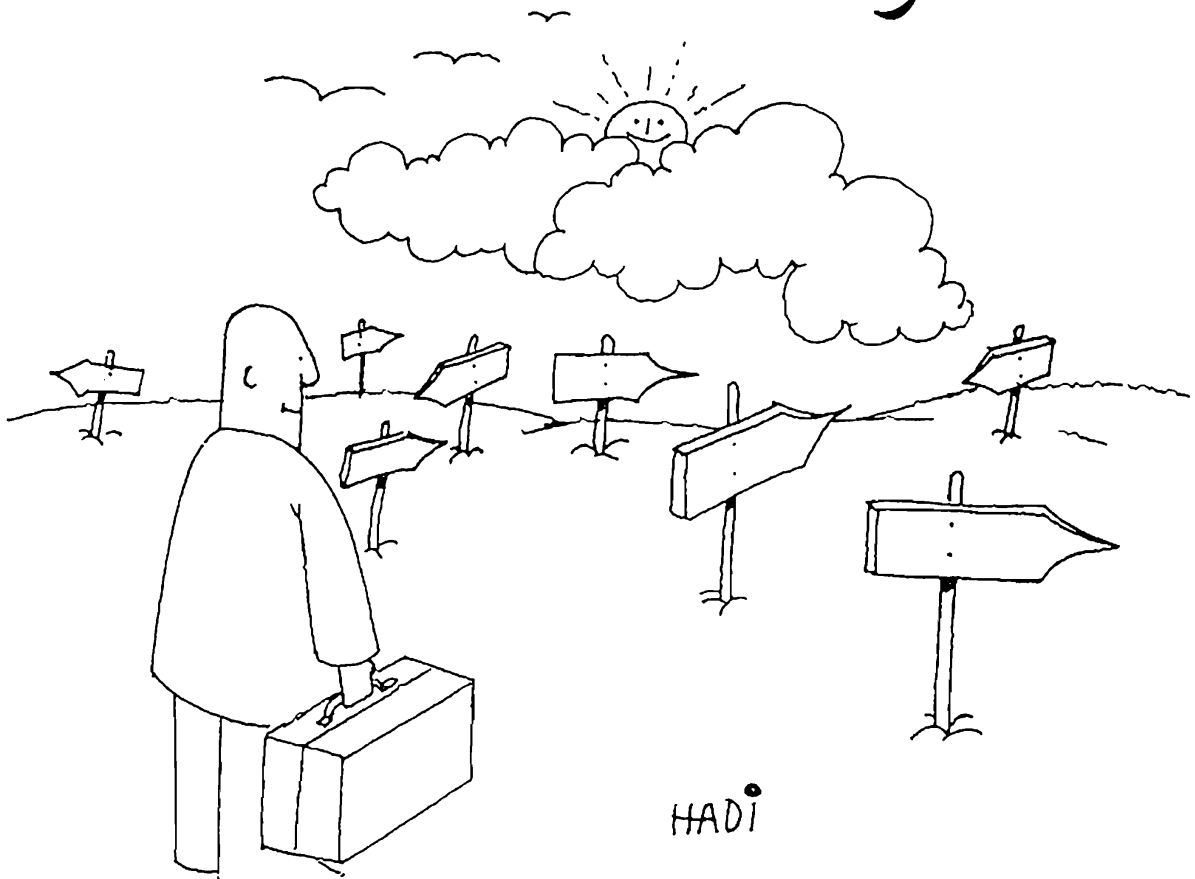
(۱): نام فیلم «پسرایران...» در ابتدا «سیاوش دوم» بود. اگرچه از همان ابتدا مشخص بود که «سیاوش دوم» نام واقعی این فیلم نتواند بود. به هر حال در این گفت‌وگو هر جا صحبت از «سیاوش دوم» به میان آمده، مقصود همان «پسرایران...» است.

جدا شده از: مجله نگین شماره ۸۲

سال ۵۰

درباره سینمای تجربی به گمان من - و این را بارها گفته‌ام - چه سینما و چه خود هنر همیشه یک تجربه است - از میکمل آنجلو گرفته تا ونگوگ و از ایزنشتاین تا ژان مری اشتراوب. از سوی دیگر می‌بینید همان‌گونه که مولانا از غالب‌های عروضی به تنگ آمده بود و همین را دقیقاً گفته است یعنی مفتعلن مفتعلن کشت مرا، دیگران به نوعی

فقط اگر ..



بازهم درباره مقوله تبعید

هانس هلموت رینسلر
برگردان: مسعودمدنی

پیش خودتان تصور کنید اگر جمهوری وایمار دوام آورده بود و هیتلر جای آنرا نگرفته بود، مهاجرت‌ها و تبعید هزاران یهودی، چپ‌ها و هنرمندان مقاوم در دهه‌ی سی هرگز پیش نمی‌آمد. یک لحظه فکر کنید اگر این دوره دیکتاتوری، وحشت، اخراج از مملکت و کوره‌های آدم‌سوزی وجود نداشت در آن صورت آلمان و اروپا چه چهره‌ی دیگری پیدا می‌کردند. اما افسوس که این تصور، رویای ساده‌لوحانه‌ای بیش نیست. شاید اگر چنین می‌شد در آن صورت «بیلی وایلدِر»، «رابرت سیودمارک»، «ریچارد ازوالد»، «ماکس افولس»، «فریتس لانگ»، «کورت برنهارت» در دهه‌های سی وچهل در آلمان چه فیلم‌هایی ساخته‌بودند.

اما آنها آلمان را ترک کردند و به تبعید رفتند و سینمای آلمان هیچ‌گاه نتوانست نبود آنان جبران کند. ممکن است لانگ، افولس، سیودماک و یا وایلدنر یک روز - همچون لوییج و مورنائو در گذشته - از روی میل شخصی و تحت تاثیر جاذبه شرایط بهتر فیلمسازی به هالیوود رفته باشند. اما مهم اینست که بعد از ترک کشور چه اتفاق افتاد و این نویسندگان، کارگردانان، تهیه‌کنندگان، بازیگران، فیلمبرداران، موسیقی‌سازان متن، تدوین‌گران و طراحان صحنه چگونه بعد از فرار به کشور تازه، توانستند در آن کشور پای بکشند. البته بعضی‌ها این مرحله را با موفقیت پشت سر گذاشتند، و بسیاری هم نه.

تبعید به معنای دورکردن، محل تبعید و سرزمین بیگانه است. اصطلاح «تبعید»، از نظر جغرافیایی دوران مشخصی را دربرمی‌گیرد که در آن شرایط زندگی اجتماعی فرد تعیین می‌شود. در این شرایط، سیاست و ایدئولوژی، فرد را برای مدت زمانی یا برای همیشه از فرهنگ، زبان، و وطنش دور می‌کند. در تعریف «تبعید»، زندگی تبعیدی ناگزیر با فرایند تاریخی مرتبط می‌شود و در این رابطه زندگی تبعیدی از نظر شرایط اجتماعی شدیداً تحت تاثیر ضربه‌ها و شوک‌های مختلف قرار می‌گیرد.

در تحقیق‌های جامعه‌وتاریخ‌شناسانه، اصطلاح «تبعید» در شرایط تاریخ قرن بیستم آلمان، به دوران مشخصی اطلاق می‌شود. این دوران از به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۳۳ تا تسلیم کامل ارتش آلمان در انتهای جنگ دوم در سال ۱۹۴۵ را شامل می‌شود. در این دوران یک ایدئولوژی و رژیم توتالیتر چنان موجودیت مخالفانش را تهدید می‌کند که اینان ناچار به فرار و تبعید تن می‌دهند، تا اینکه دست کم زنده از مهلکه جان به دربرند.

تحقیق در موضوع تبعید فقط شامل تحقیق در یک موضوع تاریخی نمی‌شود، بلکه در عین حال روشی است برای تحقیق. چراکه با این گونه تحقیق می‌توان تاریخ زندگی فرد تبعیدی در رابطه‌های متفاوت از نظر زندگی شخصی و رویدادهای اجتماعی همزمانش را تحلیل کرد. و رای آن، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی و تاریخ هنرشناسی تحقیقات تبعید، می‌تواند تاریخ تحول شکل‌های هنری را بر زمینه‌های متفاوت از نظر هنری و رویدادهای همزمان مورد بررسی قرار دهد. به این طریق است که ادبیات، تئاتر و سینما زیر فشار شرایط خاص اجتماعی تبعید با برچسب «آوانگارد» زیر ضرب قرار می‌گیرند. هنر در این شرایط، سنت، دستورالعمل و ارتباط‌های خود را از دست می‌دهد. شرایط تولید هنری در سرزمین بیگانه و در انزوا باعث بروز تغییرهایی در شکل و انواع هنری می‌شود.

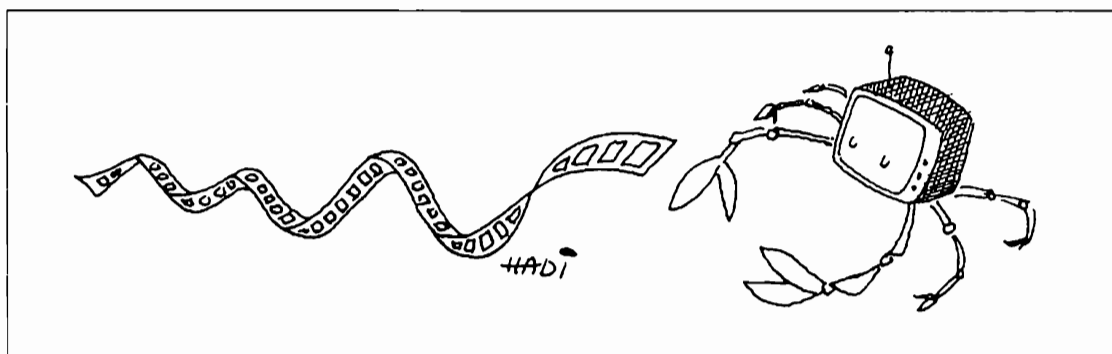
تحقیق در امر تبعید به معنای عمیق‌شدن منظم و تاریخی در یک دوره‌ی تاریخی خاص و محصولات هنری آنست. این گونه تحقیق باید خود را وقف شیوه تحول شکل‌های هنری به عنوان نشانه‌های مدرنیسم کند. این تحقیق باید نمونه‌وارانه، آگاهی تاریخی از شرایط اجتماعی دوره تبعید را گسترش دهد. از این نقطه نظر

انگیزه‌ی مهاجرت‌ها و بازگشت‌های دوران ناسیونال‌سوسیالیسم و بعد از سال ۱۹۴۵ شایسته توجه است.

از این نظر ارتباط نزدیک میان هنر، جامعه، سینما و سیاست شایسته تحلیل است. در بسیاری از آرشیوهای علمی و نهادهای فرهنگی، نمونه‌های مهمی در این زمینه موجود است که می‌توانند به عنوان مواد اساسی به کار آیند. در این میان می‌توان به نقاط تاکید و موارد خاص یک دوره یا یک سال خاص اشاره کرد.

به عنوان مثال چند عنوان برای تحقیق را نام می‌بریم؛ «تبعید در میان سینماگران آمریکایی یا روسی»؛ «نویسندگان تبعیدی در صنعت سینما»؛ «تبعید به عنوان مضمون و شکل در فیلم‌های ماکس افولس، ویلهلم دیتزله، آلبرت باسرم، اریک پومر، جوزف روت، هانس اوزر».

از اواخر دهه هفتاد، سینمای تبعید به صورت مضمون عمده در سینماتک برلین، مطرح شده است. طی جشنواره‌های یادبود، نمایشگاه‌ها و از طریق نشریات، بسیاری هنرمندان مهاجرو تبعیدی مورد تجلیل قرار گرفتند. این امر ابتدا با ارائه آثار هنرمند عکاس «هانس کاسپاریوس» شروع شد و با برنامه‌های یادبود برای «مارلن دیتزیش»، «بیلی وایلد» و «کورت برنهارت» ادامه یافت. در سال ۱۹۸۳ طی جشنواره یادبودی تحت عنوان «تبعید»، شش بازیگرتبعیدی: «الیزابت برگنر»، «کورت بوآ»، «دالی هاس»، «فرانتس لدرر»، «هرتا تیله» و «ولفگانگ سیسلر» مورد تجلیل قرار گرفتند. برخوردهای موجود طی جشنواره برلین اثرات عاطفی شدیدی برجای گذاشت. «کورت سیودماک» در سال ۱۹۸۵ به خاطر برگزاری یک جشنواره «جلوه‌های ویژه» به برلین آمد. از آن زمان به بعد ارتباط‌های تنگاتنگی به وجود آمده است. به عنوان مثال «فرد زینه‌مان» در سال ۱۹۸۶، بعد از ۵۵ سال دوری برای اولین بار به برلین آمد. در سال ۱۹۸۷ در چهارچوب «جشنواره یادبود و روز فرهنگ یهودیان» دیدارهایی با «گیتا آکپار»، «بتی آمان»، «دالی هاس»، «فلیکس جکسون»، «هارولد نین‌سال» و «گرد ازوالد» انجام شد و در سال ۱۹۸۹ سینماتک برلین جشنواره یادبودی با نمایش فیلم‌های تهیه‌کننده تبعیدی «اریک پومر» برگزار کرد.

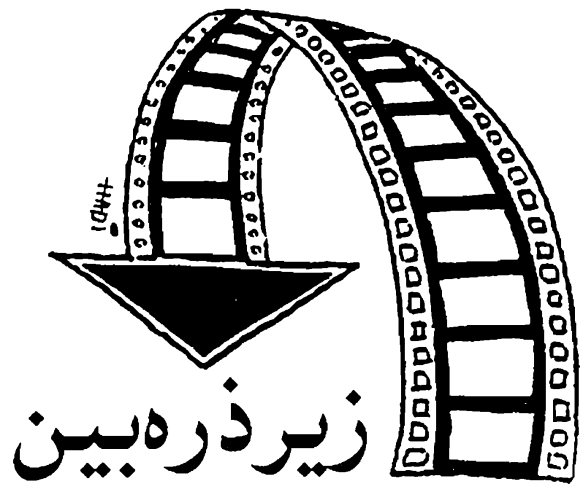


* رابطه حرم حضرت امام با ریاکاری

البته بعضی‌ها با سه چهار پنج امضاء علیه ویرانگر نقد می‌نوشتند که دیگر نقد فیلم نبود. نوعی عقده‌گشایی و انتقام گرفتن بود و در همه نقدها همان حرف‌های نقد اولی را تکرار می‌کردند. مثلاً کلمات «ریا» و «ریاکاری» توی نقدها فراوان بود. خودم بررسی کردم که بینم این‌ها برچه اساس مرابه ریاکاری متهم می‌کنند، هرچند می‌دانستم موضوع چیز دیگری است، اما برای اطمینان بیشتر، موارد را به ترتیب ردیف کردم: (۱) استفاده از عبارت «توکلت» (۲) شروع فیلم از حرم حضرت امام (ره)، (۳) خواندن سرود نماز توسط بچه‌ها رد فصل بمب‌گذاری، (۴) ریش داشتن قهرمان فیلم و تراشیدن آن و تغییر لباس و ظاهر با شروع ماموریتش، (۵) تقدیم شدن فیلم به حضرت حجت‌ابن‌الحسن (عج)، (۶) نوشتن «بسم رب المتوکلین» در آغاز فیلم، چون فیلم درباره توکل است، (۷) تمام شدن فیلم با فریاد «توکلت» (۸) نماز شب خواندن شخصیت اصلی هنگام به بن‌بست رسیدن، (۹) استفاده از صدای حاج صادق آهنگران، (۱۰) شعر توکل ناصر خسرو... .

از حرف‌های ابوالقاسم طالبی، فیلمساز حزب‌اللهی در دفاع از فیلمش (ویرانگر)

مجله فیلم شماره ۱۹۰



* بازهم اندر خواص محدودیت

کیارستمی در پاسخ به خبرنگار نیوزویک که پرسید عامل فوران خلاقیت در سینمای ایران را در چه می‌داند، گفت:

«یکی از مهمترین دلایل، ممنوعیت فیلم‌های اروپایی و آمریکایی در ایران بود که به سینماگران ایرانی فرصت تجربه کردن داد. و نیز محدودیت‌هایی که جمهوری اسلامی گذاشت، سودمند بود. گذشته از سانسور، محدودیت‌هایی از پیش تعیین‌شده وجود دارد که سینماگران ایرانی به جای تلاش برای تغییر آن‌ها خودشان را با آنها وفق می‌دهند و تلاش می‌کنند که راه‌های دیگر کشف کنند.»

پیام امروز - خرداد ۷۵

* معجزه خنده!

نعمت حقیقی فیلمبردار قدیمی سینما چندی است که جدیدترین کار خود معجزه خنده (یدالله صمدی) را به پایان برده است. از وی درباره احوالات سینما پرسیدیم می‌گوید: اصل قضیه عدم وجود رغبت کاری است. چراکه اوضاع و احوالات سینما متغیر و به نوعی است که هر دم از این باغ بری می‌رسد. تا با قوانین جدید هماهنگی می‌کنیم اتفاقات جدیدی شرایط پیشین را به شرایط جدیدی تغییر می‌دهد.

هفته سینما، شماره ۲۱ خرداد ۷۵

* وقتی جشن آبجوخوری به

آب‌میوه خوری تبدیل می‌شود!

برنامه «آن چه شما خواسته‌اید» با تنوع و ایجازش، به سرعت طرفدار پیدا کرد و جانی به شبکه سوم داد. در یکی از قسمت‌های این برنامه، گزارشی پخش می‌شود از یک جشن پرسابقه و مشهور در آلمان. آن طور که گوینده متن می‌گوید، شرکت‌کنندگان در مسابقه کارخانه‌های مختلف آبمیوه‌گیری هستند که آب‌میوه‌هایشان را در منبع‌های بزرگی که روی کالسکه‌ها حمل می‌شوند، در شهر می‌گردانند. مردم هم به سوی کالسکه‌ها هجوم می‌آورند و ظرف‌هایشان را از این محصولات پرمی‌کنند. حتی اگر

بیننده‌ای از سابقه این جشن در آلمان بی‌اطلاع باشد، از ظفره رفتن گوینده نسبت به جزئیات آبمیوه‌ها، باید به چیزهایی شک کند. خوب آبمیوه‌ها همان آبی هستند که در سریال‌ها، خواهر و برادرها داخل گیلان می‌ریزند و آرام آرام می‌چشند. مساله این نیست که نام این مایع، آب یا وقتی آب را نمی‌شود داخل کالسکه ریخت و هجوم مردم را توجیه کرد. آبمیوه باشد. نکته در این است که به عنوان خریداران محصول هنری تولید شده کشوری دیگر، تا چه حد مجاز هستیم در آن دست ببریم. تا از پس معذوریت‌ها برآئیم. کشورهایی مثل مالزی یا پاکستان، هنگام پخش صحنه‌هایی که نامناسب تشخیص داده شده‌اند، تصویر را قطع می‌کنند به نمایی از کوه دشت و صحرا، با عقابی که برفراز آن پرواز می‌کند. به این ترتیب زمان فیلم حفظ می‌شود و بیننده نیز می‌فهمد چه بخشی از فیلم کوتاه شده. در شکل دیگری از سانسور، چنین صحنه‌هایی محو و لرزان نشان داده می‌شوند و صدا نیز حفظ می‌شود. اما در برنامه‌ها و سریال‌های خارجی تلویزیون ما، متولیان امور - که به نیابت از ما، بد و خوبان را تشخیص می‌دهند - می‌خواهند همه چیز را طبیعی جلوه بدهند. یعنی اگر صحنه‌ای قرار است حذف شود، نه تنها این حذف باید از چشم بیننده پنهان بماند، قصه نیز به موجب آن تغییر می‌کند.

مجله فیلم، شماره ۱۸۸

* جشنواره فجر و سیاست خنثی سازی

انصاف نیست و امکان ندارد به فیلمساز خسته، ناتوان و بی دفاع توصیه کرد که در برابر این جریان‌ها مقاومت کند. او دیگر خلع سلاح شده، تنها مانده و چاره‌ای ندارد. و نکته جالب‌تر و غم‌انگیزتر این که چنین فیلمسازی، از پیش، یک عنصر بی‌خاصیت و خنثی است. حتی برای پیش بردن سیاست‌هایی خاص مگر این که اساس و هدف این سیاست اصلا «خنثی سازی» باشد.

اصغر نعیمی، مجله فیلم شماره ۱۵۲
*** حالا نوبت حاتمی کیا
است...**

... من می‌خواهم یک آینه برای بازتاب واقعیت‌های اطرافم باشم. امروزه زمان جزم‌اندیشی گذشته و شرایط جدیدی پدید آمده که روی‌کرد جدیدی را می‌طلبد. قبلا من اگر یک کسی را می‌دیدم که مویش را به فلان مدل آراسته است، شاید جلو می‌رفتم و توی گوشش می‌زدم. اما امروزه سعی می‌کنم با او دوست شوم و از طریق رفاقت، حرف‌هایم و اندیشه‌هایم را برایش بگویم. تولی و تبری در سال ۷۴ با تولی و تبری در ده سال قبل تفاوت می‌کند و باید این مساله را درک کرد. بوی پیراهن یوسف و فیلم‌های قبلی و فیلم‌های بعدی من، حاوی همین تفکر هستند.

محمد حاتمی کیا مجله فیلم ۱۸۰

* سینمای ایران و فترت

سناریوهای پیشنهادی اکثرا سست و ضعیف نوشته شده و گرنه در صورت پیشنهاد سناریوی خوب و قوی خیلی راغب به کار هستم. به اعتقاد من این روزها شرایط خاصی در سینما حاکم شده و دوره فترت بر سینما سایه افکنده است. عزت الله انتظامی،

هفته نامه سینما

شماره ۲۱۲ خرداد ۷۵

* بی‌نیازی متقابل

در شرایط فیلمسازی و فیلمشناسی که در حال حاضر رایج است، ظاهرا نه مسئولان نیاز به من دارند و نه من نیاز به مسئولان. کارمن فعلا تدریس سینما، پروراندن فیلمساز و فیلمشناس است. همان‌گونه که در سی و چند سال اخیر در پیش‌داشتم و نوشتن بحث‌های تحلیلی و نقد در مطبوعات. امانسل جوان کنونی باید سینما را بشناسد و تحولاتش را از آغاز تا امروز بداند و این وظیفه باید در یک محیط باز و گسترده صورت گیرد.

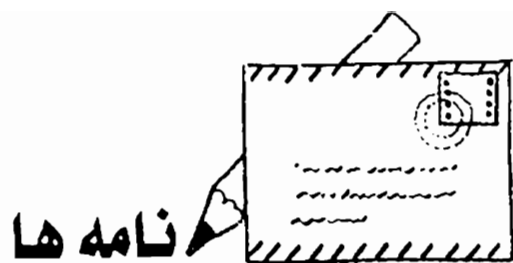
دکتر امیر هوشنگ کاووسی

گزارش فیلم شماره ۱۵

* فاشیست همگانی

آقا اصلا چپ و راست متوسط ندارد، ما اشکال داریم در مبانی فرهنگی‌مان، که یک جوری همه‌مان یک شاه کوچک هستیم. همه‌مان یک فاشیست بالقوه‌ایم.

محسن مخملباف، مجله فیلم، ۱۸۹



نامه ها

* خ خیلی ممنونم به خاطر یادآوری و فرستادن شماره ۳ سینمای آزاد، که امیدوارم دوام بیاورد. نفس پرداختن به این جور کارهای بی‌اجر آن هم در محیط خارج، آنقدر ارزنده هست که جای همه جور تحسین داشته باشد، و آدم دنبال خرده‌گیری نباشد. اما اگر قرار باشد که به خواست خودتان درباره کم‌وکیف مطالب چیزی بگویم، به نظرم، با توجه به محدود بودن صفحه‌ها، اگر مطالب کوتاه‌تر و هم‌چنین بیشتر تا حد امکان غیرترجمه‌ای باشند بهترست. خبرهای مربوط به فعالیت‌های فیلمسازی ایرانی‌ها در خارج خیلی خوب و امیدوارکننده است. برخورد عقاید هم می‌تواند مجله را زنده‌تر کند. من هم چنان غرق اعجاب و تحسین هستم در قبال علاقه و انرژی شما که از نوجوانی در ایران و در جریان بسیار دشوار کارهای سینمای آزاد تا به امروز در خارج (که خیلی علاقه هست بهش غربت بگویند) دوام آورده است. هم‌چنان کار بی‌مزد و پردردسر. کار عشق.

پرویز دوائی - پراگ

* پ س از سلام‌های دوستانه و تشکر به خاطر همکاری قبلی در آلمان، چنانکه پیداست در نروژ زندگی می‌کنم ورشته کاری سابقم را که طراحی گرافیک بود گسترش داده و در زمین مولتی‌میڈیا و نشر الکترونیکی مشغول هستم.

مجله شماره ۲ سینمای آزاد از سری

* همکاران نشریه «سینمای آزاد»

با سلام خسته نباشید

بزنیم به تخته، شماره سوم سینمای آزاد هم رسید و خوشبختانه قضیه دارد هر شماره جدی‌تر می‌شود. بنده هم خوب دیگرکوشش می‌کنم برای پخش آنها یک شکلی عمل کنم که این‌جا روی دست نمانند.

میدانی عزیز من میان ماها، خارج‌کشوری‌ها بجز آنها که خودشان تولید می‌کنند و خودشان مصرف می‌کنند و معدودی مشتاقان انگشت‌شمار، یا بقیه چیزی نمی‌خوانند و یا «مفت» می‌خوانند که هر دو حالت آنها برای پخش نشریه مشکل ساز هستند، اما خوب پوست ما هم دارد اندک اندک در این زمینه‌ها کلفت می‌شود. وجه ناچیزی که جمع‌آوری شده به ضمیمه روانه می‌کنم تا ارتباطی دیگر. از همگی سپاس گزارم.

پرکار و پیروز باشید

پرویز لک - فرانسه - لیل

* دوستان و رفقا

با سلام امیدوارم حالتان خوب باشد .

من کرد عراقی هستم . همسرم فارس است و یکی از فعالین سیاسی ایران هست ، که در این رابطه یک چشم خودش را از دست داده است و دستش راستش نیمه فلج است .

من در عراق به کارهای فرهنگی و هنری اشتغال داشته ام . و ماهی سیاه کوچولو صمد یک نمونه از کارهایم در تئاتر بود .

حدود یک سال است که وارد استرالیا شده ایم . الان تصمیم گرفته ام کارهای هنری خودم را از سر بگیرم . از شما دوستان در این رابطه کمک می خواستم .

نمایش فیلم های سینمایی فارسی یک نوع از فعالیت های من خواهد بود . در صورت امکان نوار ویدئوی فیلم سینمایی را برایمان بفرستید . اگر به نشر نوار ویدئویی در خارج از کشور آشنایی دارید . آدرسشان را برایمان بفرستید و هر نوع آدرس که فکر می کنید که ما به آن نیازمندیم برایمان بفرستید .

منتظر رهنمود و پیشنهادات شما هستیم . با بهترین آرزوها

تایا ۲۹-۸-۹۶



جدید به دستم رسید و بسیار خوشحال شدم از اینکه «سینمای آزاد ایران» توانست دوباره حیات خود را بازیابد . سعی کردم با شماره تلفنی که در صفحه ماقبل آخر مجله قید شده تماس بگیرم که ممکن نبود و از این جهت این نامه را می نویسم .

می خواستم پرسیم آیا نسخه ای از فیلم «علفزار» ماجرای کوچ ایل بختیاری در دسترس هست که برای نمایش عمومی مناسب باشد ؟ همانطور که می دانید این به توسط دو آمریکایی در سال ۱۳۰۳ از کوچ هزارزن ، مرد و بچه ایل بختیاری برداشته شده است .

تعداد ایرانیانی که در نروژ در زمینه فیلم و ویدئو تحصیل یا کار می کنند زیاد نیست ، اما علاقه مند به تاریخ سینما و فیلم بیشتر یافت می شود . آگهی «سینمادر ایران امروز» پشت جلد بولتن ، نظر مرا بسیار جلب کرده و به این فکر می کنم که بتوان اجرای آن را در اسلو فراهم آورد . با سلام های دوستانه .

مهیار فرآورده اسلو - نروژ



«هیچ کس نپرسید چرا؟»

اخیرا آقای ضرغامی، معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در مراسم اختتامیه جشنواره فیلم وحدت در تبریز اعلام کردند که در ایران هیچ بازیگری ممنوع‌التصویر نیست و کسانی که دست به شایعه‌سازی در این زمینه می‌زنند، آب به آسیاب استکبار جهانی می‌ریزند تا نسبت به فقدان رعایت حقوق بشر در ایران تبلیغ منفی نمایند.

آقای ضرغامی! شاید شما اطلاع ندارید که من و سایر همکارانم در برنامه تلویزیونی «ساعات خوش»، قریب به یک‌سال است که فقط و فقط به جرم بازی در این برنامه که مورد تایید مسئولان و سیاست‌گذاران سیما بوده و مسئولیت ارزیابی آن به عهده آن‌جانبان بوده است، نه تنها از بازیگری در تلویزیون، سینما و تئاتر منع شدیم، بلکه برسرکارمان در پشت صحنه برنامه‌های نمایشی نیز به انحاء مختلف مانع تراشیدند. اما شما از این امر بی‌اطلاع نیستید. بنابراین یا ممنوعیت ما از کار چیزی است که مسئولین سیما تصمیم به آن گرفته‌اند و شما از ایشان فقط تبعیت می‌کنید، یا اینکه اصلا ما را جزء اتباع این کشور به حساب نمی‌آورید. شاید هم همان‌طور که گفته‌اید، شما کسی را ممنوع‌التصویر نمی‌کنید و عده‌ای هستند که خودشان ممنوع‌التصویرکننده خودشان هستند. درجای دیگر شما گفته‌اید که این عده برای ضدیت با نظام جمهوری اسلامی، خودشان را ممنوع‌التصویر می‌کنند، اما من و همکارانم هیچ‌گاه فعالیت سیاسی نداشته‌ایم. مسئولین می‌گویند آن‌چه که باعث شده تصمیم‌بگیرند که ما خودمان را ممنوع‌التصویر کنیم، این بوده که برنامه «ساعت خوش» از اهداف اولیه‌اش به عنوان برنامه‌ای شاد و سرگرم‌کننده فاصله گرفته و تاثیراتی منفی به خصوص بر نسل جوان داشته است. اما

براساس براهین آشکار عقلی، یک برنامه تلویزیونی از تصویب تا پخش مراحل مختلف ممیزی را طی می‌کند، و تنها پس از صلاحدید افراد فراوانی که علی‌القاعده می‌باید عالم به نتایج و عواقب آن باشند روی آنتن می‌رود، پس دیگر بازیگر هیچ مسئولیتی به عهده ندارد، بلکه سیستم هدایتی و نظارتی بایستی جوابگو باشد. جالب این‌که در حکم اولیه ریاست سازمان صدا و سیما، نه تنها کارگردان، نویسندگان و بازیگران برنامه، بلکه حتی عوامل فنی، از تصویربردار، گرمور، نورپرداز گرفته تا مسئول تدارکات همگی خودشان را ممنوع‌الکار کرده بودند و افراد فنی که هیچ دخالتی در محتوای برنامه نداشتند و حتی برخی از آنان از طرف سازمان مامور همکاری با این برنامه بودند. به هر حال جای سوال باقی است که مسئولین سیما به چه دلیل تصور کردند که مردم ما بیش از هر چیز نیاز دارند که شادباشند و سرگرم، و براساس چه معیارهایی این برنامه از هدف اولیه‌اش درشادی‌سازی و سرگرم‌کنندگی فاصله گرفته است؟ و آن تاثیرات منفی که درباره آنها صحبت می‌شود، چه بوده است؟ چه چیزی باعث می‌شود که جوانان ما به آن درجه از بی‌هویتی برسند که با هنرپیشه یک برنامه موفق تلویزیونی همانندی کنند. و به قول شما در فرم لباس پوشیدن و آرایش مواز او تقلید نمایند.

در قانون اساسی این کشور تصریح شده است که هرکس حق دارد، هرشغلی را که به آن مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. براین اساس من که از اتباع همین کشور هستم، مشمول این حکم، و از آن جا که به حرفه بازیگری اشتغال داشتم و هیچ‌گونه خطای شخصی و حرفه‌ای از من سر نزده است، به تضييع حقوق خویش باور دارم. متأسفانه تمام پی‌گیری من و همکارانم طی یک سال گذشته به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است و با برخورد توهین آمیز و حتی توأم با خشونت حراست صدا و سیما مواجه شده است. تأسف بارتر این‌که برخی از دوستان کارگردان که پیش از این برای کشاندن پای بازیگران این برنامه به فیلم‌هایشان سرودست می‌شکستند و سایر اهالی سینما تنها سکوت اختیار کردند، بلکه با فاصله گرفتن از این گروه

سعی کردند خود را از دام بلا به دور نگاه دارند ، غافل از این که چنین سرنوشتی می‌تواند هرکدام از آنان را تهدید کند .

نکته آخر این که آقایان متولی امور برخی از همکاران ما را به توبه واداشته‌اند و با تعهد این که در آینده خطایی از آنان سرزنند ، این همکاران مجوز فعالیت مجدد را به دست آورده‌اند . این دوستان ساده‌دل ما بی توجه به تحقیقی که برآنان روا شده ، هنوز نشئه موفقیت بازگشت به فعالیت حرفه‌ای خود هستند ، اما در این میان هیچ کس نپرسید که چرا ممنوع‌التصویر شده‌بودند و حالا چرا فعالیت‌شان بلامانع اعلام شده است و این همه واقعیت دردناک مرا به تفکر وامی‌دارد و از سر تاسف آهی می‌کشم و با محروم کردن خود از حرفه‌ام که اصلی‌ترین عشق و علاقه زندگی‌ام نیز می‌باشد ، این بار واقعا خودم را ممنوع‌التصویر می‌کنم و تازمانی که این حرفه و دست‌اندرکاران آن همچنان مورد بی‌حرمتی واقع می‌شوند ، بادریغ و افسوس از آن چشم‌پوشی می‌نمایم . اما پیامم را با صدای رسا به متولیان امور می‌رسانم و می‌گویم ای آقایان ! این شما نیستید که ما را تائید یا تحریم می‌کنید ، بلکه این ما هستیم که شما را شایسته تحریم می‌دانیم . این را بدانید که تمام دستگاه‌عریض و طویلتان به هیچ کاری نمی‌آید . باید همان ابتدالی را با بوق و کرنا ترویج بنمایید که تابه حال نیز به آن عمل کرده‌اید .
امضاء محفوظ

یادآوری:

- ۱- کوشش خواهیم داشت تا حدممکن نامه‌ها را بدون دستکاری منعکس کنیم.
- ۲- نامه‌هایی که را با پست یا فاکس دریافت می‌کنیم، اگر به محتوای نشریه مربوط باشد، درمجله منتقل می‌کنیم. کسانی که نمی‌خواهند نامه‌هایشان را منعکس کنیم و یا دوست ندارند نام‌هایشان قید شود، لطفا در متن نامه یادآوری کنند.
- ۳- نامه‌های از ایران رسیده تماما با حذف نام و نام شهر چاپ خواهد شد، مگر این که نویسنده خود تاکید داشته باشد.

درباره سیاست های ریاکارانه فرهنگی رژیم

ناظر محترم مجله سینمای آزاد آقای بصیرنصیبی

(در شماره ۳ مجله سینمای آزاد در صفحه ۴۷ طی مقدمه‌ئی ادعا شده است: «... سه فیلم «دلشدگان» «یکبار برای همیشه» و «روزفرشته» در ارتباط با سیاست جدید رژیم در شهرهای آلمان امکان نمایش می‌یابد...» این ادعا کاملاً نادرست است.

درست است که حقوق نمایش این سه فیلم با سرمایه‌گذاری شخصی بطور مستقیم از اشخاص حقیقی یعنی صاحبان و تهیه‌کنندگان این فیلمها خریداری شده‌است و نه در عرصه خریداری حقوق نمایش این سه فیلم و نه در عرصه به نمایش گذاشتن این فیلمها هیچگونه ارتباطی با ارگانهای دولتی وجود نداشته است.)

از شما در خواست میشود نوشته بالا را که درین () نوشته شده‌است در شماره ۴ مجله سینمای آزاد درج بنمائید. ابعاد این نوشته می‌بایست مساوی همان نوشته نامبرده در مجله شماره ۳ باشد و از همان حروف از نظر نوع و اندازه خط کشی دور آن استفاده گردد.

لازم به تذکر است که در صورت درج نکردن و یا ناقص درج کردن و یا استفاده از متنی مغایر با متن بالا و یا بموقع درج نکردن و همچنین تکرار اینگونه ادعاهای نادرست، اینجانب بطور یقین پیگیریهای قانونی لازم را بعمل خواهم آورد.

با احترام
علی باقر

اما پاسخ ما:

نامه‌ای تهدیدآمیز از یکی از واردکنندگان فیلمهای جمهوری اسلامی برای ما ارسال شده که عین نامه‌ایشان را چاپ کردیم. دونکته را نیز می‌افزاییم:

نکته اول: سیاست کنونی رژیم جمهوری اسلامی به استناد رهنمودهای رهبرشان و تاکید صریح مسئول سینمایی خارج از کشور (محمدرجیبی) که با وزارت ارشاد اسلامی و بخش فرهنگی سفارتخانه‌ها نیز هماهنگ شده‌است، بر این اساس است که با برگزاری هفته‌های فیلم و درآینده‌ی نزدیک مرور آثار فیلمسازان،

بهره‌ای سیاسی به چنگ آورند. ما نیز به عنوان تنها نشریه‌ی سینمایی در تبعید و وظیفه داریم در حد توانمان در برابر این حيله آشکار شده‌ی رژیم استادگی کنیم. از نظر ما فرقی نمی‌کند که واردکننده یا واسطه‌هایش ایرانی باشند یا آلمانی. حتی تفاوتی نمی‌کند فیلم‌ها چه محتوایی داشته باشند، چه سخنانی در آغاز نمایش فیلم گفته می‌شود، اجازه خروج فیلم مستقیماً از وزارت ارشاد گرفته شده باشد یا بخش فرهنگی سفارتخانه‌ها و حتی واسطه‌های به ظاهر مستقل و یا سینماتک‌ها عامل این خواست رژیم باشند.

معدود کسانی هم که خواستند این حرکت به موقع سینمای آزاد را خصوصی و شخصی ارزیابی کنند با مشاهده عکس‌العمل قاطعانه کانون‌ها، مراکز فرهنگی - سینمایی و نهادهای سیاسی جوابشان را گرفته‌اند. ما را با آنان حرف دیگری نیست.

نکته دوم: راه و روش نشریه سینمای آزاد ایجاب می‌کند توضیحات پیرامون مطالب مجله را عیناً چاپ کنیم. البته آقای واردکننده ما را به همه عرصه‌هایی که نیاز به خروج مجاز فیلم هست توجه داده‌اند، اما فراموش کرده‌اند به عرصه‌ی مورد نظر ما، یعنی اجازه و تسهیلات وزارت ارشاد نیز اشاره داشته باشند. ما باردیگر تاکید می‌کنیم که آسان شدن شرایط خروج فیلم با سیاست جدید رژیم هم‌آهنگ است و برسر مواضع خودمان می‌مانیم و از هیچ تهدیدی نیز نمی‌هراسیم.

قاصدک

زیر نظر آزاده سپهری

دهمین شماره مجله قاصدک منتشر شد!

در این شماره می‌خوانید:

بندویست سینماتک کلن و جمهوری اسلامی، سیستم کنترل در آلمان

، سینما در ایران امروز و حیل‌های رژیم. گفت‌وگو با حسین مهینی،

مدیر جشنواره سینمای ایران در تبعید، تبعیض مذهبی و اعتقادی در ایران

نشانی: **A.Sepehri, Postfach 451003, 50885, Köln**

تلفن و فاکس: **49-221-4844673**

«گل سرخی در ویرانه»

تصاویری نمایشی از زن و جنگ

به زبان آلمانی

اشعار: فروغ فرخزاد

رزه آوسلندر

کریستا ولف

اینگهبورگ باخمن

ایده، طراحی و اجرای رقص: پروانه حمیدی

کارگردان: کریسولا کوستا

بیان: فرنلی بوسمن

آواز: ماریا لیدهگنر

علاقه‌مندان به دعوت از این گروه می‌توانند

با تلفن و فاکس زیر تماس بگیرند.

Tel: 0221/9521473

Fax: 0221/9521474

سفری دلنشین به شهرها و روستاهای ایران

همراه با

گروه ترانه‌های محلی ایران

شقایق کمالی: آواز (سوپران)، علی ناصحی: فلوت، سیاوش بیضائی: تنظیم و پیانو

برای دعوت و برنامه ریزی با تلفن و نشانی ذیل تماس بگیرید.

Iranisches Volkslied - Ensemble

IVE / Postfach 3863

48021 Münster

Tel.: 0251 / 864925

دوست و یار عزیز، عدنان‌غریفی:

در سوگ برادرنشسته‌ای. این مصیبت بزرگ را به تو، همسر، فرزندان و دیگر بستگان، تسلیت می‌گویم و برایت صبر و پایداری آرزو می‌کنم.

بصیرنصیبی

همکار عزیز آقای هوشنگ واحدی:

درگذشت اسف‌انگیز مادر عزیزتان را از صمیم قلب تسلیت می‌گوییم. ما را در غم خویش شریک بدانید.
سینمای آزاد



نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<https://t.me/BashgaheAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>

سینمای آزاد

ناشر: مرکز پژوهشی و فیلمسازی سینمای آزاد

با نظر: بصیرنصیبی

همکاران: پروانه ونسرین بهجو، ماریا آرمین، باصرنصیبی و مسعودمدنی

صفحه آرایی : پروانه حمیدی

سال اول - شماره چهارم - مهر و آبان ۱۳۷۵ - سپتامبر ۱۹۹۶

هرسال ۶ شماره منتشر می شود بهای تک فروشی ۴ مارک

اشتراک سالیانه: ۲۰ مارک برای اروپا و ۳۰ مارک برای کشورهای دیگر

نشانی پستی: Postfach 100525

66005 Saarbrücken/ Germany

Tel.\ Fax: 0681 \ 3 92 24

چاپ: Brebacher Druckerei/ Saarbruecken

نقل مطالب این نشریه با ذکر ماخذ آزاد است.

شماره حساب بانکی:

Konto Nummer: 0186213, BLZ: 59070070

Deutsche Bank Saar

پنجمین شماره مجله سینمای آزاد نیمه دوم نوامبر منتشر می شود.

طرح روی جلد و تمام طرح های داخل مجله با امضای HADI

کار هادی اشرفی است، تک چهره ی فریدون رهنما کار فرناز صداقت بین.

Cinema - Ye - Azad

1. Jahrgang, Nr.4 , September 1996

Herausgeber: Forschung und Filmzentrum von Cinema - Ye - Azad

Verantwortlicher redakteur: Basir Nasibi

Mitarbeiter: P. Behdju, N. Behdju, B. Nassibi, M.Madani

Layout : Parwaneh Hamidi

مرکز فرهنگی ایرانیان مقیم هایدلبرگ برگزار می‌کند:

جشنواره سینمای در تبعید

۲۳ و ۲۴ نوامبر ۱۹۹۶ – هایدلبرگ ، آلمان

بাহمکاری سینمای آزاد

برای کسب اطلاع بیشتر با نشانی :

Iranisches Kulturzentrum

Eine-Welt-Zentrum

Karlstorbahnhof

Am Karlstor 1 · 69117 Heidelberg

Tel. & Fax: 0 62 21 / 97 89 27

ویا با دفتر مرکزی سینمای آزاد تماس بگیرید